

بعونک یا لطیف

مکالمات حُسنیه

تمیه نسخه pdf توسط وبلاگ « من و متعه ام »

<http://man-mote.tumblr.com>

در ایام دولت و خلافت هارون الرشید (لعنه الله علیه) مردی بود بازرگان و از مشاهیر بغداد که به محبت و دوستی اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شهرت داشت.

و پیوسته در ملازمت حضرت امام جعفر صادق ؛ شرایط بندگی و خدمتکاری را بجا می آورد و از هر خدمتی بحضرت دریغ نمی نمود.

پس از شهادت امام صادق علیه السلام بواسطه ظلم دشمنان دین ، همه اموال و اسباب وی از دستش رفت (و فقر و درویشی به او روی آورد).

جز یک کنیز که او در سن پنج سالگی خریده ، و به مکتب داده بود و پس از آن بمدت ده سال در حرم محترم امام صادق علیه السلام رفت و آمد داشت و نزدیک به بیست سال هم به مطالعه علوم و معارف حقّه اسلامی پرداخت. این کنیز که از نظر هوشی کم نظیر بود «حسنيه» نام داشت.

چون رنج و سختی فقر به خواجه فشار آورد؛ روزی زبان به درد دل گشود و با کنیز خود اظهار شکایت کرد که :

ای حسنیه تو همانند فرزند من هستی و من غیر از تو کسی را ندارم . من برای تو زحمت بسیار کشیده ام تا به این رتبه علمی رسیده ای و به انواع کمالات آراسته شده ای.

شایسته است که از روی فراست و زیرکی ، چاره کار من کنی تا از این فقر نجات یابم .

حسنیه گفت : « ای خواجه ! صلاح در این است که مرا نزد هارون الرشید ببری و بگوئی . من کنیزی دارم و می فروشم ، اگر از تو در باره قیمت سؤال کرد بگو صد هزار دینار زر خلیفتی . اگر هارون پرسید که این کنیز تو چه هنری دارد که وی را بدین قیمت گران می فروشی ، بگو اگر تمام علماء حاضر شوند و در علوم دین و مسائل شرعی با او بحث کنند ، او بر همه فایق خواهد آمد » خواجه چون سخنان حسنیه را شنید ، گفت : « من هرگز چنین کاری نمی کنم مبادا که هارون ظالم تو را از من بگیرد و اگر چنین کند من در مقارقت و دوری از تو صبر نمی توانم بکنم ، چراکه تو مایه خرسندی و شادی من هستی.»

حسنیه گفت : « ای خواجه ! مترس که به برکت اهل بیت رسول اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین) تا من زنده هستم کسی نمی تواند مرا از تو جدا نماید . برخیز و توکل بر خدا کن هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد . »

خواجه چون اصرار حسنيه را بر اين امرديد و بر او اعتماد كامل داشت ،
پيشنهاد او را پذيرفت و نزد يحيى بن خالد برمكى كه وزير هارون بود ،
رفت و كيفيت احوال خود و كنيزش را بدان گونه كه حسنيه بوى گفته
بود ، بيان داشت.

يحيى وزير هارون گفت : برو و كنيزت را بياور ، خواجه هم چنان كرد .
يحيى (كه خود مردى دانشمند بود) چون صورت ، سيرت و بلاغت
حسنيه را مشاهده كرد ، متحير شد و بسرعت نزد هارون الرشيد رفته و
قضيه را شرح داد. هارون هم دستور داد تا حسنيه را حاضر كردند.
چون حسنيه به مجلس هارون در آمد ، در مدح وى چند بيتى شعر خواند
و او را دعا نمود.^۱

هارون را بسيار خوش آمد ، دستور داد تا روبند از چهره وى برداشتند.
چون صورت وى بديد صاحب كنيز را طلب كرد و گفت : « بهاى كنيز
چند است و نامش چيست ؟ »

خواجه نام او را گفت و برايش صد هزار دينار خليفى پيشنهاد نمود ،
هارون بر آشفت و گفت : به چه دليلى او را اين چنين گران ، بهاء دادى ؟

^۱ اين عمل حسنيه مي توانسته از روي تقيه باشد چرا كه بعضي اوقات ائمه ما هم چنين
كاري مي كردند مثلاً آنجا كه حضرت رضا (ع) مأمون را دعا فرمودند (كشف الغمه
/ علي ابن عيسي / جلد ۳ ص ۱۷۲ - ۱۷۹ نقل از مسند الامام الرضا و بحار جلد ۴۹
صفحه ۱۵۳ - ۱۴۸)

مگر فضیلت او چیست؟ خواجه گفت: اگر تمام علمای زمان را حاضر کنی تا در مسائل دینی و شرعی با وی بحث کنند، کنیز من همه آنها را مجاب و قانع می گرداند.

هارون گفت: اگر چنین که می گوئی نباشد، تو را گردن خواهم زد و کنیزت را برای خودم بر می دارم، اما اگر چنین که می گوئی باشد، تو را صد هزار دینار می دهم و کنیزت را هم به خودت می بخشم.

خواجه لحظه ای اندیشه کرد و گفت: اجازه دهید با کنیزم مشورت کنم. هارون او را اجازه داد. خواجه رو به کنیز کرده و گفت: چه کنیم؟ کنیز گفت: اندوه به دل راه مده که به برکت رسول اکرم و اهل بیتش ما امروز غالب و پیروز این میدان خواهیم بود. سپس خواجه رو به هارون کرد و گفت: ما آماده و بر حرف خود ثابت و استوار می باشیم.

بعد از گفتار خواجه، هارون رو به حسنیه کرد و از مذهب او پرسید، حسنیه جواب داد بر طریقت دین مبین، حضرت محمد (ص) و اهل بیت او هستم. هارون که جواب حسنیه را شنید گفت: وصی و جانشین حضرت رسول اکرم (ص) بعد از وفاتش کیست؟ حسنیه گفت: ای خلیفه فرصت بده علماء را حاضر کنند تا هر آنچه که شایسته گفتن باشد، بگویم.

هارون از این جواب یافت که حسنیه بر طریق اهل بیت است، فوراً وزیر خود را طلبید و به وی گفت: این کنیز بر طریق و مذهب ما نیست، او را بکشید. یحیی بن خالد که فرد زیرکی بود، گفت: ای خلیفه او ادعای

بزرگی کرده است. اگر علماء زمان توانستند که او را ملزم کنند که بر دین و طریق حقیقت نبوده؛ او را بکش. و اگر او بر علماء پیروز شد، چون تو خلیفه ای باید رعایت حال وی را بکنی، چرا که کشتن کنیزی، خلیفه را لایق نباشد.

هارون از سخنان وزیر بسیار خرسند شد و دستور داد علمای بغداد را حاضر کنند.

علماء و فقهای آن زمان (در بغداد) را که در رأس ایشان ابویوسف بود، حاضر کردند. همچنین شافعی را دستور دادند که بیاید.

حسنیه پوشینه بر روی کشید و در برابر ایشان نشست.

علماء از مذهب وی سؤال کردند، حسنیه اظهار مذهب و محبت اهل بیت نمود و در بیان مذهب هیچگونه ترسی به خود راه نداد و اصلاً ملاحظه نکرد که در محضر هارون سخن می گوید. با علماء بگونه ای صحبت و مباحثه می کرد که هیچکدام از ایشان را جرأت خطابی نبود. آنچنان در بیان تفسیر آیات قرآن و تأویل احادیث صحیح مهارت داشت که تمامی درباریان و هارون را متغیر و متحیر کرده بود.

هارون که این منظره و عجز علماء را دید فوراً پیکی را خواست و او را به بصره فرستاد تا ابراهیم بن خالد عونی را به بغداد بیاورد.^۱

^۱ ابراهیم بن خالد عونی که به ابوحنیفه شهرت داشت اعلم دانشمندان بصره بود که در دارالاماره تدریس می کرد و شاگردان فراوانی داشت.

ابراهیم بن خالد به محض دریافت پیام خلیفه به همراه پیک ، بصره را به مقصد بغداد ترک گفت . ساعاتی چند گذشت تا ابراهیم بن خالد در مجلس هارون الرشید حاضر شد.

پس از مدح و ثنای هارون ، بنزد خلیفه رفته و نسبت به او ادای احترام نمود.

خلیفه او را دستور داد تا با حسنیه مباحثه کند.

حسنیه مقابل ابراهیم نشست و گفت : ای ابراهیم آیا توئی که صد جلد کتاب از تصانیف تو در میان علما مشهور و معروف است و تفاخر می کنی به عداوت علی علیه السلام؟

ابراهیم برآشفت و گفت : مرا مسخره می کنی؟! ؛ سپس روی به اهل مجلس کرد و گفت : مرا با کنیزی مباحثه کردن چه سود دارد ؟ این موجب خوار شدن و اهانت به علما می باشد.

یحیی برمکی که مرد دانشمندی بود خطاب به ابراهیم گفت : این سخن فیلسوفان است که می گویند «انظُرْ اِلَى مَاقَالَ وَلَا تَنْظُرْ اِلَى مَنْ قَالَ» (ببین چه می گوید ، مبین که می گوید.)

ای ابراهیم این سخن از تو که اهل علم و فضل هستی بعید است .

بعد از این صحبت وزیر ، ابراهیم با حسنیه شروع به مباحثه نمود و حسنیه بیش از هشتاد سؤال ابراهیم را پاسخ داد. در هر مسأله ای از مسائل ، بر وجه معقول سخن می گفت و اشکالات و اعتراضات وی را رفع می کرد ، چنانکه هارون و اطرافیان حیران مانده بودند.

سپس بعد از مدتی حسنیه به ابراهیم گفت ای ابراهیم مناظره به درازا کشید می ترسم که سبب ناراحتی و ملامت خاطر خلیفه شده باشد . پس اگر رخصت دهی من هم سؤالی کرده باشم . ابراهیم گفت : من سه مسئله دیگر می پرسم، اگر جواب من را بدهی در این مسئله دیگر هیچ نمی گویم و سخنان را قطع می کنم. حسنیه گفت : پیرس، از هر چه می خواهی بپرس.

ابراهیم بن خالد گفت : بعد از رسول خدا (صلی الله و علیه و آله و سلم) خلیفه و قائم مقام که بود؟!

حسنیه گفت : آنکه سابق در اسلام بود.

ابراهیم گفت : سابق در اسلام که بود ؟ حسنیه گفت : آنکس که داماد ، پسر عمو و برادرش بود . تا حسنیه سخن را بدینجا رسانید هارون بسیار متغیر شد و چهره در هم گشود ، ابراهیم هم که این منظره را دید دلیر شد و گفت ای حسنیه ! تو میگوئی علی سابق الاسلام است اما من می گویم ابابکر سابق الاسلام است . چرا که ابابکر در هنگام دعوت پیامبر ۴۰ ساله و مردی عاقل بود و علی کودک . و کودک را در ایمان ، کفر ، معصیت و اطاعت اعتباری نیست.

چون سخن ابراهیم بدینجا رسید حسنیه گفت : اگر ثابت کنم که او سابق الاسلام است و ایمانش را هم اعتباری می باشد ، اگر ثابت کنم که کودک هم مستحق ثواب و عقاب هست ؛ آیا به وصایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب اعتراف می کنی ؟ ابراهیم گفت : اگر از روی ادله

صحبت کنی بلی قبول می کنم . در این هنگام حسنیه شروع به صحبت کرد و گفت :

ای ابراهیم ! در باره نص صریح قرآن در مورد داستان موسی و خضر که خضر کودکی را بکشت : فانطلقا حتی اذالقیما غلاما فقتلته قال أقتلت نفساً کیا ...^۱

و بعد از آنکه موسی (علی نبینا و علیه السلام) بدو اعتراض نمود، خضر(علی نبینا و علیه السلام) گفت : و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیاناً و کفراً^۲ ... چه می گویی ؟

ای ابراهیم خضر چرا آن کودک را کشت ؟ آیا خضر او را به استحقاق کشت یا اینکه او را به استحقاق نکشت و خضر ظالم بود (العیاد بالله).

(یعنی اینکه آیا کودک را چون مستحق مرگ بود کشت ؟ آیا کودک گناهی کرده بود ؟ در صورتیکه در سؤال موسی نفساً زکیماً را می بینم) حال چون دلیل اول (استحقاق) باطل است دلیل دوم هم که بگوئی خضر ظالم است شایسته نیست چرا که خداوند در قرآن او را مدح کرده است. و

^۱ سوره کهف آیه ۷۴ : اشاره دارد به داستان همراهی حضرت موسی با خضر به مجمع البحرین

^۲ سوره کهف آیه ۸۰ ترجمه : (اما آن پسر که کشتم، پدر و مادر مؤمنی داشت، ترسیدم که پدر و مادرش را به خوی کفر درآورد)

سخن تو ضد سخن خداست اگر بگوئی خضر ظالم است^۱. ابراهیم مانند که چه بگوید و سر را به زیر انداخت. حسنیه گفت: ابراهیم چرا سر بزیر افکنده ای و هیچ نمی گوئی و جواب نمی دهی.

همانطور که ابراهیم سر به زیر افکنده و توان سخن گفتن نداشت؛ حسنیه گفت:

ای ابراهیم! تو را به آن خدائی که خالق الاشیاء است قسمت می دهم که راست بگوئی که این روایت به تو رسیده است و آیا در نزد تو صحیح است یا خیر؟ ابراهیم گفت: ای حسنیه بگو تا بشنوم و تو را جواب گویم که این روایت را دیده ام یا خیر.

حسنیه گفت: روایت کند ابومجاعد از ابوعمران و او از ابوسعید خدری که گفتند ما نزد رسول خدا نشسته بودیم که سلمان فارسی، ابوذر غفاری و مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، خدیفه یمانی، ابولہبیشم التیهانی و چند تن دیگر نزد رسول خدا آمدند در حالیکه ناراحت بودند. گفتند یا رسول الله! ما بعضی حکایات از جمعی حسود در حق برادر (و پسر عمویت) می شنویم که بسیار غمناک شده ایم و از شدت حزن نزدیکست که بمیریم. یا رسول الله به ما می گویند علی چه فضلی دارد در سبقت به اسلام، در

^۱ آنجا که قرآن حضرت موسی را به شاگردی خضر فرا می خواند و خطاب به او می گوید که نزد خضر برو و نزد او بیاموزد، موسی که به مقام تکلم با خدا رسیده بود.

حالیکه او در آن زمان طفلی بیش نبود (همان حرف ابراهیم بن خالد عونی را می زدند).

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند : من با شما حکایتی می گویم که خدا مرا به آن خبر داده است که چون حضرت ابراهیم (علی نبینا وعلیه السلام) از مادر متولد شد او را از ترس (نمرود که طفلان کوچک را می کشت) پنهان کردند و مادر و فرزند از آن مملکت (بابل) گریختند .

مادر ابراهیم طفل شیرخواره اش را در کنار نهر آب ، میان شنها نهاد و منتظر شد آب فرو بنشیند تا فرزند را بردارد و از رود عبور کند. در همین هنگام بود که طفل شیرخواره اش (ابراهیم علیه السلام) برخاست ، دستی بر سروصورت مالید و لباسهای خود را تکاند، سپس کلمه توحید را بر زبان جاری ساخت .

مادر که این احوال فرزند را مشاهده می کرد بسیار وحشت کرد و ترسید . اما خداوند اینچنین ملکوت آسمان و زمین را به او نشان داد. در حالیکه او طفلی بیش نبود و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیكون من الموقنین ...^۱

ای یاران من بدانید وقتی مادر موسی فرزند خود را بدنیا آورد مشاهده کرد که فرزند با او تکلم می کند و می گوید: ای مادر مرا در تابوت قرار بده و

^۱ آیه ۷۵ سوره مکی انعام ترجمه : و اینچنین به ابراهیم باطن آسمانها و زمین را نشان دادم تا به مقام یقین برسد.

در دریا بینداز (تا از شر فرعونیان در امان باشیم) ان اقدفیه فی التابوت
فاقد فیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل ...^۱

و باز ای یاران من بدانید که خداوند جل و علا در حق عیسی بن مریم
فرمود : عیسی با مادر خویش سخن گفت و وقتی مریم بسوی قوم آمد
مردم به او تهمت زدند و او را ملامت نمودند پس مریم به فرمان خدا به
طفل اشاره کرد. مردم گفتند :

« کیف نکلّم من کان فی المهد صیباً^۲ » در همین هنگام و در حین
صحبت مردم با مریم عیسی به سخن آمد و گفت :

«انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً^۳ » و این است شهادت قرآن در
باره تکلم عیسی در مهد با مردم (و باز خداوند در آیه ۳۴ سوره مریم بر
این داستان که مربوط به عیسی بن مریم است تأکید می کند) ای یاران
من عیسی در هنگام ولادت سخن گفت و در همان روز اول ولادت
اعلام نبوت نمود . شما نیز بدانید (ای مسلمان و ابوذر و مقداد و...) :

^۱ آیه ۳۹ سوره مکی طه ترجمه : مادر موسی او را در يك تابوت قرار داد سپس در
دریا قرار داد و دریا او را به سوی ساحل آورد.

^۲ آیه ۲۹ سوره مکی مریم چگونه یا طفل در گهواره سخن بگوئیم

^۳ آیه ۳۰ سوره مکی مریم همانا من بنده خدا هستم کتاب عظیم کرد و مرا نبی
قرار داد.

خداوند عزوجل من و علی را از یک نور واحد در صلب آدم بیافرید و نور ما را چهارده هزار سال قبل از آدم خلقت کرده بود.^۱ و ما (من و علی) در صلب آدم بودیم و خدای را تسبیح و تقدیس می کردیم^۲ تا آنکه ما را از اصلاص طاهره به ارحام زاکیه نقل داد، چنانکه تسبیح ما را می شنیدند. تا اینکه ما به عبدالمطلب رسیدیم نور ما در پشت پدرانمان ظاهر بود تا اینکه نیمی از این نور بعد از عبدالمطلب به عبدالله پدرم و نیمی دیگر به عموی من ابوطالب منتقل شد ... هنگامی که علی از مادر متولد شد (او را در دامان من نهادند) جبرئیل آمد و گفت یا حبیب الله خدا تو را سلام می رساند و تهنیت می گوید به ولایت برادرت علی بن ابی طالب (علیه السلام). خداوند می فرماید : هم اکنون وقت نبوت توست که ما تو را مؤید گردانیدیم به برادر، وزیر و خلیفه ات که ذکر و نسل تو بوسیله آن باقی می ماند (و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بارها این مطلب را بیان نمودند).^۳

و پس از اینکه مادر علی (فاطمه بنت اسد) او را در دامان من نهاد ، علی شروع به تکلم کرد و به نبوت من شهادت داد و از کتب موسی و عیسی و آنچه شیث بدان قیام کرده بود و کتاب داود همه را خواند بطوریکه اگر

^۱ احادیث مربوط به این قسمت در کتاب علی بن ابی طالب نوشته احمد رحمانی همدانی آمده است .

^۲ ینابیع الموده صفحه ۲۵۶ برگرفته از کتاب نمک سفره ایجاد علی ص ۱۹

^۳ ینابیع الموده ص ۲۵۲

آنها حاضر بودند شهادت می دادند که علی کتابهایشان را بهتر می خواند
 و آنرا حاضرتر است و سپس از قرآن شروع کرد به خواندن (قد افلح
 المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون ...^۱) و همچنان قرآن را در روز
 اول تولد می خواند که من الآن آنرا حفظ دارم و ...
 ای یاران من ! شما به سبب گفتار دشمنان چرا اندوهگین می شوید و
 اقوال اهل شرک چه اعتباری دارد ؟ بدانید که من فاضلترین انبیاء هستم
 و وصی من (علی بن ابی طالب) فاضلترین اوصیاء است .
 در این هنگام پس از سخنان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و
 سلم) اصحاب بسیار خوشدل و خوشحال شدند و گفتند نَحْنُ الْفَائِزُونَ
 (چرا که علی را دوست داریم).
 رسول خدا که این سخنان را از اصحاب شنیدند ، فرمودند : « وَ اللَّهُ شَیْعَهُ
 عَلِیُّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ هُمُ الْفَائِزُونَ^۲ »

^۱ سوره مؤمنون از ابتدای سوره

^۲ ینابیع الموده ص ۵۵

چون سخنان حسنیه بدینجا رسید ، صدای هق هق گریه هارون و اکثر علماء بلند شد و ابراهیم بن خالد هم که قدرت نطق نداشت ، سربزیر افکنده بود.

سپس حسنیه رو به علمای بغداد کرد و گفت : ای شافعی و ای ابویوسف شما را بخدا که به من دروغ نگوئید و بگوئید آیا آنچه من روایت کردم صحیح بود یا خیر ؟

اکثر علما گفتند : این حدیثی نیست که کسی بتواند آنرا نکار نماید .
سپس حسنیه رو به علمای حاضر در مجلس کرد و گفت : آیا معترف هستید که پیامبر ما با فضیلت ترین انبیاء بود ؟ علما گفتند بله معترفیم .
بعد از این اقرار ، حسنیه رو به ابراهیم کرد و گفت : ای ابراهیم آیا این آیه قرآن را قبول داری که خداوند در روز مباحله در آن از علی به نفس رسول الله یاد کرده است « قل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائکم و نسائنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ... »^۱.

اگر در این مورد سخنی داری بگو تا تو را با انواع تفاسیر ملزم کنم .
ابراهیم گفت حاشا که من انکار نمایم و مخالفتی داشته باشم.^۲

^۱ آیه ۶۱ سوره مدنی آل عمران ترجمه : بیائید ما (منظور پیامبر می باشد) و شما (سران مسیحی) فرزندانمان ، زنانمان و نفس یکدیگر را فرا بخوانیم سپس با یکدیگر مباحله کنیم .

^۲ در اینجا ذکر داستان روز مباحله را لازم می دادم :

در سال دهم هجرت پیامبر نامه ای به سران بخش «بحران» نوشت و ایشان را از آئین مسیحیت به آئین اسلام دعوت نمود و در نامه تصریح کرد که اگر دعوت به اسلام را

نپذیرند باید به حکومت اسلامی مالیات (جزیه) بدهند و در غیر اینصورت به آنها اعلام خطر می شود.

نمایندگان بخش نجران پس از بررسی نامه پیامبر و بحث با وی گفتند: گفتگوهایی شما ما را قانع نمی کند. راه این است که در وقت معینی با یکدیگر مباحله کنیم، و بر دروغگو نفرین بفرستیم و از خداوند بخواهیم دروغگو را هلاک و نابود سازد.

پیك وحی نازل گردید و آیه مباحله را آورد و قرار شد که طرفین (پیامبر و سران مسیحی نجران) برای فیصله دادن مسأله؛ فردا آماده مباحله شوند.

وقت مباحله فرا رسید. پیامبر طبق آیه قرآن، از میان فرزندان خود امام حسین و امام حسن را که در آن زمان طفل بودند؛ و از میان زنان، دختر و جگر گوشه خود حضرت زهرا را به همراه برد.

اما طبق آیه قرآن پیامبر می بایست يك نفر دیگر را به عنوان نفس خود همراه ببرد و آن شخص کسی نبود جز علی بن ابی طالب. پیامبر به همراه این چهار نفر به خارج از شهر برای مباحله حرکت کردند. رسول اکرم در حالیکه حضرت حسین را در آغوش و دست حضرت حسن را در دست داشت و فاطمه بدنبال آن حضرت و علی نیز پشت سر زهرا؛ حرکت می کردند.

سران نجران که از قبل در محل مباحله حاضر بودند، با یکدیگر می گفتند: اگر محمد با سرداران و افسران خود به میدان مباحله آمد، و شکوه مادی و قدرت ظاهری خود را نشان ما داد در اینصورت او يك فرد غیر صادق است و اعتمادی به نبوت خود ندارد.

اما اگر با فرزندان و جگر گوشه های خود به میدان مباحله بیاید؛ پیداست که وی پیامبری راستگوست و به قدری به خود ایمان و اعتقاد دارد که نه تنها حاضر است خود را در معرض نابودی قرار دهد، بلکه با جرأت هر چه تمامتر، حاضر است عزیزترین و گرامی ترین افراد خود را در معرض فنا و نابودی واقع سازد.

سران مسیحی در این گفتگو بودند که ناگهان قیافه نورانی پیامبر با چهار تن از اعضای خانواده اش، نمایان گردید.

حسنيه گفت : پس ای بی انصاف ، ای دشمن دین و معاند خاندان
طیبین!

بعد از آنکه قایل به قرآن شدی و حدیث را پذیرفتی و با آنکه علی نفس
رسول خداست، پس چرا اعتراف نمیکنی که علی سابق الاسلام است و
چرا اسلام او را اعتباری نیست ؟

پس چرا اعتراف نمی کنی که او افضل اوصیاء است؟!
حال آنکه ابراهیم (ع) که جد وی بود و موسی و عیسی در حال ولادت
تکلم نمودند و ایمان آوردند و خداوند به آنها نبوت داد (منظور حضرت

سرا ن مسیحی هت زده و متعجب به چهره های یکدیگر نگاه می کردند. آنان دریافتند
که پیامبر به دعوت و ادعای خود اعتقاد راسخ دارد و الا يك فرد مردد ، عزیزان خود
را در معرض بلاي آسماني و عذاب الهي قرار نمی دهد.

در همین حین اسقف نجران گفت : من چهره هائی را می بینم که هر گاه دست به دعا
بلند کنند و از درگاه الهي بخواهند که بزرگترین کوهها را از جای برکنند ، فوراً کنده
می شود. بنابراین هرگز صحیح نیست که ما با این چهره های نورانی وارد مباحله و
لعن کردن بشویم که اگر چنین کنیم ، مسلماً زیانکار خواهیم بود و ممکن است دامنۀ
عذاب گسترش پیدا کند و حتی يك مسیحی هم روی زمین باقی نماند.

هیئت رؤسای نجران وارد شور شدند و به اتفاق آراء تصویب کرد که هرگز وارد
مباحله نشوند و سالیانه مبلغی به عنوان جزیه (مالیات سالانه) بپردازند و در برابر آن ،
حکومت اسلامی از جان و مال آنان دفاع نماید.

نقل از بحارالانوار ، ج ۲۱ ، ج ۳۲ / تفسیر کشاف ، نوشته زنجشیری ، ج ۱ ص ۲۸۲
و ۲۸۳ / تفسیر مفاتیح الغیب ، نوشته فخر رازی ، ج ۲ ص ۴۷۱ و ۴۷۲

عیسی است که در کودکی اعلام نبوت کرد) و همچنین نبوت داد به یحیی در حالیکه صغری بیش نبود.

پس چرا اسلام علی را قبول نداری که برادر و پسرعموی رسول خدا بود و دین اسلام بوسیله او قائم شد و کمر راست کرد. و خود شما آیاتی از قرآن می دانید که همگی در حق امیر المؤمنین ، علی بن ابی طالب ، علیه السلام و خاندانش نازل شده است ^۱.

ای ابراهیم بن خالد! خداوند علی را ولی خود خوانده و رسول اکرم ضربت علی را در غزوه خندق برتر از عبادت جن و انس می داند ^۲ و ناقل حدیث تشبیه شمائید که رسول خدا فرمودند :

«من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبتہ و الی عیسی فی عبادتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب» ^۳ و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صفت چندین پیامبر اولوالعزم را در او جمع کرد و علی را دارای همه این صفات دانست و علی افضل است بعد از رسول اکرم از همه انبیاء ، و محبوبترین خلائق است

^۱ آیه های ۳ و ۵۵ سوره مدنی مائده / آیه ۳۳ سوره مدنی احزاب / آیه های ۸ و ۹ و ۱۰ و از سوره دهر و بسیار دیگر آیات که مجال ذکر آنها نیست .

^۲ کتاب الطریف ، ص ۹۳

^۳ این حدیث با کمی تفاوت بصورت کاملتر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که سند آن کتاب ، ینایع الموده جلد دوم باب ۵۶ می باشد و کامل آن انشاء الله ذکر خواهد شد.

نزد خداوند بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (چه خوش گفته است شاعر خوش ذوق که :

هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم الیاس	هم صالح پیغمبر و داود ، علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم فخر و هم ایوب	هم یوسف و هم یونس و هم هود ، علی بود
موسى و عصا و يد بیضاء و نبوت	در مصر به فرعون که بنمود علی بود)

ای ابراهیم بن خالد عونی ! چرا مضایقه می کنی در آنکه ایمان علی در طفولیت معتبر است و ای ابراهیم چرا معترف نمی شوی بدانکه امیر المؤمنین در حال طفولیت امامت یافت و همان موقع بود که وصی ، وزیر و خلیفه رسول خدا شد !؟

ای ابراهیم ! جمیع مسلمانان همگی در این قول متحدند که علی یک لحظه هم به خدا شرک نوزید و از همان کودکی و اوان طفولیت موحد بود ، در حالیکه ابوبکر بعد از چهل سال به سر بردن در آئین جاهلیت مسلمان شد.

با این حال و اوصافی که از پیامبر در مورد علی برایت گفتم باز علی را سابق الاسلام نمی دانی و ابوبکر را سابق می دانی ؟

وای به حالت! مگر قول قرآن را در مورد عصمت اهل بیت پیامبر نشنیده ای که می فرماید: انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت^۱

^۱ سوره مدنی احزاب آیه ۳۳ ترجمه : همانا خدا هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده است .

(وام السلمه همسر پیامبر بارها می گفت که اهل پیامبر همان خانواده او یعنی علی ، همسرش و فرزندانشان حسن و حسین می باشند).
ابراهیم بن خالد که دچار مرض قولنج شده بود ، ساکت نشسته بود و سرافکنده به سخنان حسنیه گوش می داد وقتی سخنان حسنیه تمام شد گفت : از این مسئله در گذشتیم (شما را به خدا عناد بی جهت این ناصبی ها را ببندید).

ابراهیم گفت مسئله دوم من این است :
چه گوئی در حق عباس و علی که بر سر میراث پیامبر دعوی کردند و هریک ادعای میراث می کرد؟

عباس می گفت من عمومی پیامبرم و علی می گفت من داماد و پسر عمومی پیامبرم، و دعوی نزد ابوبکر بردند تا قضاوت میان آنها کند و ای حسنیه چون دو خصم به نزد حاکم روند البته یکی بر حق است و دیگری بر باطل باشد. غرض ابراهیم از طرح این سؤال این بود که اگر حسنیه می گفت عباس بر باطل بود ، چون هارون از خلفای عباسی بوده و عباس را جد خود می دانست ؛ بیم جانش می رفت و احتمال داشت که کشته شود و اگر می گفت علی بر باطل می باشد ادعای حسنیه مبنی بر اینکه شیعه علی است رد می شد.

اما بشنوید جواب حسنیه را :

ای ابراهیم ! جواب این سؤال (احمقانه) تو را از قرآن می دهم. بدان که حق تعالی به رسول خود خطاب فرمود :

«وهل ائتک نبوالخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود...»^۱
آیا این تفسیر را شنیده ای که این دو خصم که قرآن از آنها نام می برد،
یکی مکائیل و دیگری جبرائیل بودند و حاکم نیز داود بود؟^۲ حال بگو
بدانم مکائیل بر حق بود و جبرئیل بر باطل یا جبرائیل بر حق بود و
مکائیل بر باطل؟!

ابراهیم گفت: هر دو بر حق بودند و خدا خواست که داود را امتحان کند
حسنیه گفت: الله اکبر (که یک حرف راست و درست زدی)
پس عباس و علی هم هر دو بر حق بودند و خواستند که ابابکر را آگاه
سازند. با یک دعوی ساختگی نزد ابوبکر رفتند. عباس ادعای میراث کرد
چون عمومی پیامبر بود و علی ادعای میراث کرد چون داماد، برادر و
وصی پیامبر بود و سید زنان عالم و جوانان اهل بهشت (فاطمه الزهرا و
حسنین) در خانه او بودند و علی طبق آیه ۶۱ سوره آل عمران نفس
رسول خدا بود.

ابابکر چون ادعای طرفین دعوی را شنید گفت: والله که من از پیغمبر
شنیدم که فرمود: «علی وصی من، وارث من و قاضی دین من است»^۳

^۱ آیه ۱۹ تا ۲۴ سوره مکی صاد ترجمه: آیا داستان آن دو دشمن، هنگامی که
داود در حال عبادت بود؛ بر او وارد شده اند را شنیده ای؟!

^۲ در تفسیر این آیه شریفه آمده است: خداوند چون می خواست داود را امتحان کند
آن دو ملک را با یک دعوی (به اصطلاح امروز زرگری) نزد داود فرستاد. علاقمندان
برای آگاهی بیشتر به تفسیر نمونه ذیل آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره صاد مراجعه نمایند.

^۳ توجه داشته باشید ابوبکر در اینجا گفته است که پیامبر فرمودند: علی وارث من
است حال در صفحات بعدی وقتی سخن از ارث و میراث پیامبر به میان می آید ابوبکر

تا سخن ابی بکر بدینجا رسید عباس گفت: چگونه این سخن را از پیامبر شنیدی و حقوق علی را برای خود اختصاص دادی؟! ابوبکر که تازه فهمیده بود جریان چیست و ادعای میراث بهانه ایست، گفت:

شما مرا به جنگ می طلبید و با من منازعه می کنید. سپس از مجلس قضاوت بیرون رفت. ابراهیم چون این سخنان را شنید گفت: از این مسئله هم در گذشتیم و اما سؤال سوم:

ای حسنیه بگو علی فاضلتر بود یا عباس؟! حسنیه جواب این سؤال ابراهیم را با سؤال دیگری پاسخ داد و آن این بود که:

ای ابراهیم! بگو بدانم حمزه فاضلتر بود یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حال چه مشکلی است که میان عباس و علی سردرگم مانده ای و پی در پی از عباس و علی سؤال می کنی؟!

ای ابراهیم! اگر عباس فاضلتر بود که این فضل، مایه فخر و مباهات علی بود چرا که چنان عمویی داشت و اگر علی فاضلتر می بود، عباس افتخار می کرد که چون علی، برادر زاده ای دارد.

در این هنگام هارون الرشید چون اینهمه بلاغت و فصاحت را از حسنیه دید و عجز ابراهیم بن خالد عونی را مشاهده کرد (همان ابراهیمی که

می گوید: پیامبر گفته است ما هیچ ارثی باقی نمی گذاریم. عجب دروغگویی کم حافظه ای. رجوع شود به همین کتاب صفحات ۶۵-۵۷

اعلم علمای بصره بود) متحیر و شگفت زده ماند و خطاب به ابراهیم گفت: حیف از آنهمه علومی که در نزد توست؟!

پس از صحبت هارون و سرافکندگی بیشتر ابراهیم؛ حسنیه گفت: ای حزار و ای خلیفه! هشتاد و سه سؤال او را پاسخ دادم. اگر راضی باشید من هم از او یک سؤال بکنم.

هارون صدا بلند کرد و گفت: هر چه می خواهی بپرس. حسنیه گفت: ای ابراهیم آیا پیامبر که از دنیا رفت وصی تعیین کرد یا خیر؟

ابراهیم گفت: پیامبر بعد از خود جانشین تعیین نکرد^۱. حسنیه گفت: ای ابراهیم پیامبر کار صوابی انجام داد یا کار سقیم و نادرست؟

ابراهیم گفت: کار پیامبر صحیح و درست بود. حسنیه گفت: پس ای ابراهیم چه می گوئی در مورد تعیین جانشین برای پیامبر در سقیفه بنی ساعده که خلفاء هم آنجا بودند و جانشین تعیین کردند؟! آیا کار پیامبر غلط بود که جانشین تعیین نکرد یا کار ابوبکر و عمر و خالدبن ولید و ... که جانشین تعیین کردند؟

^۱ پیامبر برای خود وصی تعیین نکرد بلکه حضرت الوهیت، خداوندگار جهان، امیرالمؤمنین را وصی و خلیفه بعد از رسول کرد. چرا که رسول الله خاتم انبیا بود و تعیین جانشین می بایست بوسیله خدا باشد

ابراهیم بیچاره آنچنان در مانده بود که نمی دانست چه کند . اگر می گفت کار پیامبر اشتباه بود ؛ نقض دین و شرع بود (که پیامبر کار اشتباه کند حال آنکه پیامبر از مقام شامخ عصمت برخوردار است) و اگر می گفت کار خلفاء سقیم بود، می ماند که چه کند چون عقیده خودش (که بر مذهب تسنن بود) باطل می شد. از این جهت ماند که چه بگوید و چه کند. اینبار هم مثل دفعات قبل سر بزیر افکند و هیچ نگفت .

حاضرین در مجلس که عجز و بیچارگی آن «اعلم علماء» یعنی ابراهیم بن خالد عونی را دیده بودند همه به یکباره آن خندیدند . هر کس زبان حالی داشت که چگونه ابراهیم در جواب کنیزی درمانده است.

پس از این سؤال حسنیه و عدم پاسخگویی ابراهیم بن خالد ، سئوالات دیگری مطرح شد که حسنیه همه را با ادله ی محکم جواب گفت .

علماء بغداد که همگی عاجز از جواب شده بودند، به همراه ابراهیم یکباره به حسنیه حمله کرده و قصد جان او را کردند، یک مرتبه هارون فریاد برآورد که :

آیا از خدا شرم ندارید ، کنیزی شما را با ادله و براهین ، تکفیر می کند و شما که نمی توانید جواب او را بدهید به او حمله می کنید . (گرچه هارون از مخالفین با حسنیه بود) چون هارون این سخنان را گفت ، علماء سر بزیر افکندند و دست از حمله به حسنیه برداشتند.

حسنيه چون ديد كه هارون از وي دفاع كرد، ادامه سخن داد و گفت :
بدانيد كه بنى اميه و اتباع ايشان و حتى آنهاييكه قبل از بنى اميه متصدى
امور خلافت شدند همگى ظالم و تجاوزگر بودند و هيچ استحقاقى براى
امر خلافت نداشتند و همگى ايشان مشهور به فسق و ظلم بودند و از
بيان احكام شرعى عاجز و همواره در علوم اسلامى و احكام اشتباه
مى كردند.

گاهى اوقات آلوده و ناپاك نماز مى خواندند و گاهى هم مست^۱ و با
اينهمه قبايح ادعاى امامت بر خلائق هم مى كردند.

تمام احاديث مربوط به پيامبر را جمع كردند و سوزاندند^۲ و احاديث جعلى
را ميان مردم رواج دادند و بنا بر اين احاديث جعلى قرآن را تفسير
مى كردند. (مردم بيچاره زمان ايشان هم كه قدرت و مهارت دفع
شبهات را نداشتند ، در همان جهل مركب ماندند و عنادشان با اهل بيت
روز بروز بيشتتر شد).

فِرْق و شريعتهاى مختلف درست كردند و ميان مردم رواج دادند ،^۳ در
صورتيكه مذهب حق و حقيقت فقط يك مذهب است .

^۱ وليدين عقبه ابن ابي معيط

^۲ ابوبكر و عمر به تصديق عايشه؛ كترالعمال ج ۱۰/ص ۲۸۵ ، مسندالصديق و تذكره
الحفاظ ، الطبقات الكري اين سعد ج ۵/ص ۱۸۸ و خطيب بغدادى در تقييدالعلم -

جامع بيان العلم اين عبد البر ج ۱/ص ۶۵ چاپ بيروت دارالكتب العلميه

^۳ فرقه هاى كه بعد از رسول اكرم بوجود آمد.

آیا سخن خاتم الانبیاء ، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشنیده ای که فرمود « ستفرق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقه ، و واحده منها ناجیه و الباقی فی النار »^۱ اصحاب از رسول خدا سئوال نمودند که فرقه ناجیه کدام است . حضرت فرمودند :

آنچه من و اهل بیت من بر آن هستند .

و در همین اثنا بود که حضرت حدیث : «مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق »^۲ را بیان نمودند.

ای ابراهیم ! شیعه و سنی بر صحت این دو حدیث متفقند و راه همه اصحاب رسول خدا همان راه رسول خدا و اهل بیتش بود و هیچکدام از اهل بیت رسول خدا نه حنفی بود ، نه مالکی ، نه شافعی و نه معتزلی بلکه همگی آنان به حبل الله معتقد بودند و اهل بیت پیامبر بودند و خداوند آنان را بر مردم امام کرد.

و یکی از شروط امامت عصمت است . بدلائل عقلی و به مقتضای آیه «اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات ... انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریته

قال لاینال عهدی الظالمین»^۳

^۱ بزودی امت من بر هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که یکی از آنها نجات پیدا می کند و بقیه در آتش خواهند بود.

^۲ مثال اهل بیت من همانند کشتی نوح می باشد که هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس از آن تخلف نماید ، غرق و هلاک خواهد شد. مستدرک حاکم جلد

۳/ ص ۱۵۱ ، صواعق ابن حجر عسقلانی ص ۱۸۴

^۳ آیه ۱۲۴ سوره مدنی بقره : ای ابراهیم ... همانا من می خواهم تو را بر مردم امام قرار دهم . ابراهیم گفت : آیا از ذریه من هم امام قرار می دهی خداوند فرمودند : عهد من که همان امامت باشد به ظالمین نمی رسد.

ای ابوحنیفه (ابوحنیفه کنیه ابراهیم بن خالد عونی بود)!

ظلم بردو قسم است. یکی ظلم به نفس و دیگری ظلم به غیر (از نفس) و هر کس که این دو را نداشته باشد البته که معصوم است و مشرک توبه کننده (اسلام آورنده) لایق و شایسته امامت نیست چرا که فرمایش قرآن است که می فرماید شرک ظلمی بزرگ است «ان الشرك لظلم عظیم»^۱ (یعنی خلفائی که عمری به آئین جاهلیت بودند و بعد از آن اسلام آوردند شایستگی امامت بر مسلمین را ندارند که اگر چنین باشد خلاف فرمایش قرآن است) و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب طبق همان که گذشت لحظه ای و کمتر از لحظه ای، شرک و کفر نداشت و اوست که شایستگی امامت بر مردم بعد از رسول خدا را دارد.

ای ابراهیم! اگر کسی چنین عقیده ای داشته باشد شما او را رافضی^۲ نامیده و قتل او را واجب می دانید. (و بدان که این سنت معاویه لعنه الله علیه بود) و در حالیکه شما خود را به سنت پیغمبر نسبت می دهید ولی با گفتارتان جمیع انبیاء را فاسق می دانید.

^۱ آیه ۱۳ سوره مکی لقمان : همانا شرک ظلمی عظیم است

^۲ رافضی صفتی است که اهل سنت به شیعیان می دهند. اصل این کلمه از رفض گرفته شده که معانی مختلفی دارد اما این معنا که اهل سنت مد نظر دارند یعنی از دین دست برداشته، ترک دین کرده، دین را دور انداخته، شما را به خدا ببیند به چه کسانی (که پیامبر آنها را رستگار خواند) رافضی می گویند.

ابوحنیفه (ابراهیم) گفت: مگر اختیار از دست داده ای که صحابه و تابعین را طعن و تکفیر می کنی؟! محبت و مودت اهل بیت رسول اکرم بر همه ما لازم است و در این مورد هیچکس با تو تراعی ندارد.

اما مودت و محبت اصحاب کبار و خلفای عالیقدر نیز که جانشین سید مختار بودند بر همه کس واجب است و در خلافت ایشان اجماع امت است. یعنی همه امت خلافت آنها را قبول دارند. خصوصاً ابی بکر که آیه الاتنصروه فقد نصره الله اذ اخرجہ الذین... اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها^۱ در شأن وی نازل شده است و از برای ابوبکر در این آیه فضائی چند است.

حسنیه گفت ای ابراهیم آن فضائل را که می گوئی بیان کن تا بدانیم. ابوحنیفه گفت: بشنوی حسنیه!

اول آنکه او همراه رسول بود و این نشان دهنده آن است که رسول اکرم او را بیشتر از همه دوست می داشت تا همراه و انیس و همدمش باشد.

دوم آنکه حق تعالی وی را مصاحب رسول خواند.

سوم آنکه خدا و رسول او، نتوانستند او را غمگین ببینند و از برای رفع حزن و ترس او گفتند لا تحزن.

^۱ آیه ۴۰ سوره مدنی توبه: (خداوند خطاب کفار) که اگر او را یاری نکنید همانا خدا او را یاری خواهد نمود. ... هنگامی که پیامبر با ابوبکر در غار بودند، پیامبر به همراه خود گفت: ترس و حزن به دل راه مده که خداوند با ماست پس خداوند هم آرامش و ایمان را بر قلب پیامبر نازل کرد و او را با لشگری که دیده نمی شدند، یاری نمود.

چهارم آنکه رسول الله گفت : ان الله معنا و ضمير متكلم مع الغير بكار برد (ضمير جمع) يعنى خدا با محمد صلى الله عليه و آله و ابوبكر بود و اينها همگى فضائل ابوبكر مى باشد.

حسنيه پوز خندى زد و گفت : به لطف خدا همين فضائلى كه شما از آن دم مى زنيده نشانه عدم ايمان است . و كسانى كه بواسطه اين آيه شريفه ابوبكر و ... را بر خاندان عصمت مقدم مى دارند اشتباه کرده اند.

مگر اينكه با اين فضائل بتوانيد عوام فريبى كنيد . اما آن جهت كه گفتم چون رسول خدا او را بيشتر از همه دوست مى داشت والله كه اشتباه گفتم .

بدان كه در آن شب هجرت ، جبرئيل بر پيامبر نازل شد و گفت : يا رسول الله : كفار امشب قصد قتل تو کرده اند ، بايد امر كنى كه هيچيك از صحابه تو از خانه بيرون نيايد و امر الهى چنانست كه على بن ابى طالب را كه برادر توست بر جاى خود بخوابانى و آن كسى كه جان خود را فدائى تو مى كند هم اوست و خودت هم بسوى غار (ثور) برو .

شب كه فرا رسيد رسول خدا اصحاب را طلبيده بدانها امر كرد كه هيچ يك از اصحاب و دوستان من نبايد بهيچ وجهى از خانه خارج شوند كه خداوند در اين كار مصلحتى دارد. چون سخنان رسول به پايان رسيد همه اصحاب متوجه خانه هايشان شدند . بعد از آن پيامبر برادرزاده خود را طلبيدند و فرمان حق را بر وى ابلاغ كردند . امير المؤمنين هم كه آن موقع جوانى بيش نبودند با آغوش باز اين پيشنهاده را پذيرفتند و در جواب رسول اكرم فرمودند : جان من فدائى تو و دستور خدايت يا رسول الله . حضرت رسول هم او را در آغوش گرفت و گريه بسيار کرده و فرمود : اى

علی جان تو را به خدا سپردم ، سپس با او خداحافظی کرد و وی را بجای خود خواباند.

هنگام خروج از شهر مکه دید که شخصی می آید ، چون نزدیکتر آمد دید که ابوبکر است.

پیامبر بدو گفت : مگر من همین لحظاتی پیش شما را نطلبیدم و نگفتم که از خانه هایتان بیرون نیاید ؟ چرا مخالفت امر خدای تعالی نمودی ؟ ابوبکر گفت : از برای جان شما هراسان بودم.

پیامبر ماند که چه کند، چون دستور داشت که کسی را همراه خود نبرد. همان لحظه جبرئیل نازل شد و عرضه داشت یا رسول الله اگر او را بازگذاری ، کفار او را گرفته و عقب تو خواهند آمد و تو را بقتل خواهند رسانید . به ضرورت و از روی ناچاری باید او را همراه ببری ^۱ .

و اینکه گفتم پیامبر به ناچار ابوبکر را به همراه برد ، اجماع امت است.

و نفاق تنی چند از اصحاب در قرآن آمده است :

يقولون بافواهمم ماليس في قلوبهم ^۲ و همچنین آیات دیگر

^۱ کفار در آن شب قصد قتل قطعی پیامبر را داشتند و چون علی را در بستر دیدند شکر کردند ، فکر کردند که پیامبر که در بستر خوابیده است اما اگر اطراف خانه پیامبر یکی از اصحاب او را می دیدند با توجه به اینکه نقشه قطعی قتل داشتند (سپس پیامبر را نمی یافتند) او را می گرفتند و شکنجه می دادند تا جای پیامبر را اعلام کند چرا که اصحاب پیامبر از نقشه های پیامبر بی خبر نبودند همین خاطر پیامبر مجبور شد وی را همراه ببرد (وگرنه هلال اسلام با قتل ناهنگام پیامبر می خشکید) .

^۲ آیه ۱۶۷ سوره مدنی آل عمران مفسرین در مورد این آیه صحبتها کرده اند ترجمه : آنچه با زبان می گویند به دل به آن عقیده ندارند.

ای ابوحنیفه! بدان که رسول خدا از جلیس و انیس بی نیاز بود و انس حضرتش با خدا بود و جبرئیل و دیگر ملائکه جلیس و همنشین حضرت بودند و این است که خدا فرمود: « و ایده بجنود لم تروها »

ای ابوحنیفه! تو میگوئی خداوند او را صاحب^۱ (هم گفتگو) رسول خدا خواند، بدان که بخاطر صحبت ابوبکر با پیامبر هیچ فضل و شرفی بر وی نمی باشد (چرا که کفار دیگر هم بارها با پیامبر صحبت می کردند) و او در آن صحبت و همراهی هیچ رفع ضرری از رسول خدا نکرد، و بدان که به قول قرآن کافر هم، می تواند هم صحبت با مسلمان باشد چنانکه قرآن کافر را صاحب مؤمن خوانده است. آنجا که می فرماید: « قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذی خلقک من تراب ... »

ای ابراهیم: زن نوح صاحبه نوح بود و حال آنکه کافر بود و همچنین زن لوط؛ و سگ اصحاب کهف هم صاحب ایشان در غار بود^۲. و این صحبت ابوبکر با پیامبر هیچ فضل و شرفی برای وی نیست چرا که همواره با دودلی همراه رسول خدا بود.

^۱ در کتب لغت که در معنای صاحب جستجو کنیم می بینیم که رشته آن صَاحِبَ است و صاحب، اسم فاعل آن به معناهای ملازم، همراه، هم صحبت و معاشرت کننده می باشد.

^۲ سگ اصحاب کهف از حیوانات برتر نسبت به سایر حیوانات بوده و بر آنها فضیلت دارد.

ای ابراهیم! فضیلت سوم که برشمردی و گفתי لاتحزن: بدان که پیامبر به خاطر آن مهربانی و شفقتی که سراسر وجودش را گرفته بود به ابوبکر گفت: «لاتحزن» (ناراحت مباش و مترس) و اگر رسول خدا کس دیگری را در چنان شدت ترس می دید مسلماً او را دلداری می داد.

ای حزار! بدانید که ترس، خوف و حزن بر دو نوع است. یا بخاطر طاعت است یا بخاطر معصیت (یعنی انسان فقط به دو علت ناراحت می شود و ریشه همه حزن ها همین دو امر است. یا اینکه انسان بخاطر اینکه اعمالش کم و عباداتش ناچیز است، ناراحت و خوفناک است که این ترسی پسندیده است و در روایت به آن سفارش شده است؛ یا اینکه حزن انسان بخاطر گناهایی است که انجام می دهد).

حزن ابوبکر هم یا به دلیل طاعت بود یا بخاطر معصیت. اگر می گوئید که حزن او بخاطر طاعت خدا بود (گفته شد که این نوع حزن پسندیده است) پس چرا پیامبر او را از این حزن منع فرموده اند و فرموده اند که لاتحزن. آیا (العیاذ بالله) پیامبر که معصوم است سخت عیب و بیهوده به زبان می آورد (یعنی اینکه چون این خوف و حزن بخاطر طاعت است و پسندیده می باشد، هیچ دلیلی برای منع این کار پسندیده از طرف پیامبر وجود ندارد). و اگر کسی بگوید کار پیامبر عیب بود (العیاذ بالله) بدا به حال او^۱.

^۱ در آیات قرآن آمده است که «وما ینتطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی» پیامبر از هوی و هوس اطاعت نمی کند و تمام سخنان وی از منبع وحی می باشد.

پیامبر طالب اطاعت و فرمانبرداری از خداوند است و هیچ کس را بدین خاطر منع نمی کند . پس راه گریزی نمی ماند که ترس ابوبکر به دلیل دوم باشد.

اي ابراهيم ! بدان همین آیه قرآن که گفתי شاهد است بر اینکه وي شخصي بود بسيار کم طاقت (صبر را پیشه نمی کرد) و ناراضي به قضا و قدر الهي. چرا که پیامبر هنگامیکه نزدیک غار شد به ابوبکر گفت: من بحکم خدا متوجه این غار شدم و محفوظ و محروس خواهم ماند (حروف معصوم از ادله است و کلام و تقریر معصوم برای ما کافی است) اما ابوبکر در درون دل معتقد به حرف رسول خدا نبود و این ترس و حزن او هم این مطلب را می رساند که ابوبکر به سخن خدا و رسولش اعتماد نداشت. بهمین خاطر هم وقتی ابوبکر کفار را دید که برای جستجو آمده اند تا پیامبر را پیدا کنند ، داد و بیداد براه انداخت تا آنها را آگاه نماید.

ای ابراهیم! اگر ابوبکر بطور تمام و کمال به پیامبر ایمان داشت، داد و بیداد راه نمی انداخت و مار بر پای او نمی زد تا ساکت شود.^۱

ای ابراهیم! فضیلت چهارم که بر شمردی و گفتی که رسول خدا فرمود «ان الله معنا» (خدا با ماست) منظور رسول اکرم این بود که خدا، حافظ و ناصرمن است و ابی بکر را از این آیه چه حاصل؟

مگر نشنیده ای که در قرآن آمده است (مایکون من نجوی ثلاثه الاهیو رابعهم و ... الاهیومعهم) «نباشد از راز گوینده سه نفر، مگر آنکه نفر چهارم آنها خدا باشد و ... و خدا با ایشان است» این آیه جمیع انسانها را شامل می شود. کافر و غیر کافر، ترسا و یهودی، مسلمان و ... و اینکه گفته خدا با ایشان است آنها را فضل و شرفی حاصل نمی شود.

ای ابراهیم! اگر کسی مرکبی داشته باشد و از ترس حرامیان در صحرا به خانه ای پناه ببرد و بگوید در این منزل خدا با ماست و ما را نگه خواهد داشت؛ یعنی مرا و مرکبی که با من است را، آیا آن مرکب را فضلی حاصل می شود؟

^۱ چون ابوبکر سروسدا راه انداخت ماری به فرمان خدا بر پای او زد تا او را ساکت نماید

مسلماً نه . پس ابی بکر هم در این آیه فضلی ندارد .

این سخنان خنده هارون و اطرافیان را باعث شد و ابراهیم که دچار قولنج شده بود ، سر بزیر افکنده و هیچ یارای سخن گفتن نداشت . پس از مدتی که مجلس سکوت و آرامش خود را بازیافت ، حسنیه ادامه سخنان خود را اینگونه بیان نمود :

علما و دانشمندان بدانید آنجا که در آیه شریفه می فرماید:

«و انزل الله سکینته علیه» ضمیر (هاء) در « علیه » به پیامبر رجوع می کند (باز می گردد) و این تأکید بر آن دارد که سکینه و آرامش و اطمینان قلبی بر پیامبر نازل شد نه بر ابوبکر و او از این بهره بی نصب ماند.

چرا که حضرت باریتعالی در مورد انزال سکینه بر پیامبر در دو موضع ، داد سخن به میان آورده است . اولین موضع همین آیه مورد بحث است . اما آیه دوم در غزوه حنین هنگامیکه لشگر اسلام در حال شکست بود نازل شد. همان هنگام که ابوبکر ، عمر ، عثمان و بسیاری در حال فرار بودند و پیامبر را میان کفار رها کردند و فقط امیر مؤمنان ، حضرت علی ، و هفتاد و نه نفر از صحابه و انصار پای همت و مردانگی در میدان جهاد محکم

کرده^۱ و از سرجان گذشته بودند؛ خدایتعالی فرمود: «لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین اذ اعجتکم کثرتکم فلم تنعن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولینم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین»^۲

ای ابراهیم انزال سکینه بر رسول و مؤمنان شد و در غار نیز کسی غیر از ابوبکر با پیامبر همراه و مصاحب نبود (به غیر از راهنمای راه) و حضرت باریتعالی در غار فرمود فانزل الله سکینته علیه و ابوبکر را ذکر فرمود اگر ابوبکر به خدا و رسول ایمانی داشت می باید ضمیر بصورت تشبیه «علیهما» می آمد یعنی گفته می شد «پس خداوند نازل فرمود سکینه را بر قلب آندو» اما قرآن می فرماید «خداوند سکینه و آرامش را بر قلب پیامبر نازل کرد»^{۳-۱}

^۱ تعداد لشگر مسلمانان در آن روز و دوازده هزار (۱۲) نفر بود جالب اینجاست که حسینه می گوید از این دوازده هزار نفر فقط ۸۰ نفر به جنگ ادامه داده اند. واقعه در مغازی ج ۳ /ص ۶۰۲ گوشه ای جانبازیهای امیر مؤمنان را آورده است .

^۲ سوره مدنی توبه آیه ۲۵

ترجمه آیه : خداوند شما مسلمین را در مواقع بسیاری یاری کرد و نیز در جنگ حنین که مغرور شدید به زیادی لشگر اسلام . پس آن لشگر زیاد بکار شما نیامد و ... تا آنکه رو به فرار نهادید . سپس خداوند آرامش را بر رسولش و مؤمنان نازل کرد.

^۳ نکته سنجان و ظریفان با توجه و دقت در دو آیه فوق تأکید قرآن بر عدم انزال سکینه بر قلب ابوبکر را در خواهند یافت و خواهند فهمید که آیه بطور غیر مستقیم به ابوبکر اشاره دارد چرا که گفتیم ابوبکر به زیادی لشگر می بالید و (باد غرور در

ای ابراهیم با توجه به آنکه گفتیم :

۱- تزلزل و خوف ابوبکر بخاطر طاعت وی از خدا نبوده است.

۲- انزال سکینه بر قلب وی نبوده است.

پس با این آیه که بیان نمودی عدم ایمان وی ثابت است و این است فضیلتی که از آن کفر وی ثابت می شود.

[در این فراز از داستان ، حسنیه جملات بسیار جالبی نسبت به خلفاء بکار می برد که جهت پاره ای از مسائل از ذکر آن خودداری می کنیم. علاقمندان می توانند به کتاب مکالمات حسنیه رجوع نمایند.]
سپس حسنیه اینگونه ادامه سخن می دهد :

شما با این فضائل می خواهید برتری عده ای را بر خاندان عصمت و طهارت (صلوات الله علیهم اجمعین) ثابت کنید .
مگر کسی می تواند فضائل علی را منکر شود !!?

سرش او را غافل کرده بود) و هنگام شکست اولیه هم فرار کرده بود. طبق نقل تاریخ ابوبکر از کسانی بود که به تعداد نفرات لشکر اسلام مغرور بود و می بالید و می گفت : « ما هرگز از کمی نفرات شکست نخواهیم خورد زیرا نفرات ما چند برابر افراد دشمن است » نقل از طبقات کبری ج ۲/ص ۱۵۰

^۱ و همچنین طبق نقل تاریخ ابوبکر از کسانی بود که در هنگام شکست اولیه به پیامبر پشت نموده و فرار کرد و جزو آن مؤمنین که سکینه بر آنها نازل شد ، محسوب نمی شد.

او که در شب هجرت بجای حضرت ختمی مرتبت خوابیده و جان خود را فدای مولای خود کرد (قبل از آنکه پیامبر میان او و خودش صیغهٔ اخوت بخواند). او که خدای باریتعالی به وجودش نزد ملائک مباحثات کرد و به آنها فرمود: «ای ملائک!! من هر دو نفر از شما را با یکدیگر برادر ساختم کدامیک از شما حاضر است جان خود را فدای برادرش کند؟ هیچ کدام از ملائکه جواب نگفتند. خدای تعالی (در شب هجرت) امر فرمود که بروید و علی علیه السلام را ببینید که جان خود را فدای حبیب و رسول من کرده است»

و این آیه در شأن علی نازل شد. و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ...^۱

«برخی از مردم با خدا معامله نموده و جان خود را برای رضای خدا از دست می دهند» ای ابراهیم! این فضیلت در جمیع کتب شما مسطور است و در تفاسیر شما مکتوب^۲. چرا این فضائل را بیان و عیان نمی کنید؟!

ای ابراهیم! در جریان همین سفر علی قائم مقام بر اهل و عیال پیامبر بود و پس از هجرت پیامبر به مدینه علی (ع) جمع کثیری از حرم رسول اکرم

^۱ سوره بقره آیه ۲۰۷، ترجمه: بعضی از مردمنده که از جان خود در راه رضای خدا در گذرند.

^۲ اکثر دانشمندان و یا بهتر بگوئیم، اکثر قریب به اتفاق آنها شأن نزول آیهٔ فوق را مربوط به شب هجرت پیامبر و حضرت علی علیه السلام می دانند. مسند احمد بن حنبل، ج ۱/ص ۸۷ - کترالعمال، ج ۶/ص ۴۰۷

و اسباب ایشان را تنها از مکه بیرون آورده و به مدینه رسانید و در این مسیر حافظ حریم نبوت بود.^۱

ای ابراهیم! علی همان کسیست که سوره براءت را بحکم الهی به کفار رسانید.^۲

^۱ کامل ابن اثیر ج ۲/ص ۷۳

^۲ در اینجا ذکر داستان ابلاغ سوره براءت را لازم می دانم :

در اواخر سال نهم هجرت وقتی آیاتی از سوره توبه (براءت) نازل شد، جرثیل پیامبر را مأمور کرد که شخصی را روانه مکه نماید و در مراسم حج آیات سوره براءت و قطعنامه چهار ماده ای را بخواند. در این آیات يك اولتیماتوم چهار ماهه به سران مشرك و پیروان آنها داده شد که هر چه سریعتر تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن سازند، در غیر این صورت از آنها سلب مصونیت می شود. پیامبر ابوبکر را به حضور طلبیدند و آیاتی چند از آغاز سوره را بوی تعلیم کردند و او را همراه چهل نفر روانه مکه نمودند تا در روز عید قربان، این قطعنامه و آیات، تلاوت شود. ابوبکر آماده سفر شد و راه مکه را در پیش گرفت. چیزی نگذشت که پیک وحی نازل شد و پیامی از طرف خدا آورد: «ای پیامبر! سوره براءت باید توسط شخصی از خودت و اهل بیتت به مردم ابلاغ شود». از این نظر پیامبر حضرت علی (ع) را به حضور طلبیدند، مرکب مخصوص خود را در اختیارش نهادند و فرمودند: ابوبکر را در راه ملاقات کن و آیات را از او باز گیر و در روز عید قربان به مردم ابلاغ نما. حضرت علی (ع) هم راه مکه را در پیش گرفتند. در نزدیکی مسجد شجره با ابوبکر ملاقات نموده و پیام حضرت رسول اکرم (ص) را به وی ابلاغ کردند، ابوبکر هم آیات را (بااکراه) در اختیار حضرت علی (ع) قرار داد.

این داستان که بیانگر یکی از فضائل مهم امیر مؤمنان است در کتب اهل سنت مثل مسند احمد حنبل جلد ۳/ص ۲۱۲ و جلد ۱/ص ۱۵۰، خصائص نسائی ص ۲۸،

و او همان کسیست که در همین جریان طبق روایات خود شما در کتب خودتان (رجوع شود به کتبی که در پاورقی شماره ۲ گذشت) در باره او از قول پیامبر آمده است که «آنکس که سوره برائت را ابلاغ می کند باید از خود من باشد و من هم از او باشم.»

همینگونه که حسنیه سخن می گفت، هارون وزیر خود یحیی برمکی را طلبید و بدو گفت: یحیی! اگر این کنیز بر طریق و آئین ما بود، هر آئینه او را به عقد خود در می آوردم. سپس هارون سؤالاتی چند از حسنیه نمود و حسنیه بطور کامل و جامع جواب ویرا داد.

حسنیه بعد از آنکه از جواب به سؤالات هارون الرشید فارغ شد، سخن را ادامه داد و خطاب به حضار گفت: نوح نبی با طول عمرش و آنهمه عبادت، ابراهیم خلیل با آن یقین، موسی کلیم با آن عظمت و هیبت و ذوالقرنین و سلیمان و داود و عیسی و همه و همه با رفعت و منزلت خود، سر بر آستانه دولت پیغمبر خاتم (ص) نهاده و تمنای «اللهم اجعلنی من امه محمد» کردند و اهل بیت او که در شأن آنان آیه های «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیراً»^۱ و «و یطعمون

تفسیر این کثیر ج ۲/۳۲۲، جامع الاصول ابن اثیر ج ۹/۴۷۵، ذخائر العقبی محی الدین طبری. بطور مفصل آمده است. روایات متعدد دیگر در کتب اهل سنت آمده است که از ذکر آن خودداری می کنیم. علاقمندان می توانند جهت تحلیل این داستان بطور کامل و جامع به کتاب تاریخ زندگانی پیامبر اسلام صفحات ۴۸۰ تا ۴۸۸ و تفسیر نمونه ج هفتم ذیل آیات سوره برائت رجوع نمایند.

^۱ سوره مدنی احزاب آیه ۳۳

الطعام على حبه مسكيناً و يتيماً و اسيراً^۱ و «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة...^۲» و «يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم»^۳ و بسيارى آيه ديگر نازل شده است.

و در رأس ایشان على است كه پیامبر در حق او فرموده است :

«من اراد أن ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى ... فلينظر الى على بن ابى طالب»^۴

و او را بجمع انبياء اولوالعزم برابر کرده است.^۵

^۱ سوره مدني دهر آية ۸

^۲ سوره مدني توبه آيه ۱۱۱

^۳ سوره مدني نساء آيه ۵۹

^۴ ينابيع الموده ج ۲/ص ۱۰۰. باب ۵۶- زين الفتي في شرح سوره هل اتي

^۵ همانگونه كه قبلاً گفته شد اين حديث ، به حديث «تشبيه» معروف مي باشد و در كتب اهل سنت هم بطور متواتر مذکور مي باشد. كامل اين حديث در كتاب ينابيع الموده نوشته حافظ القندوزي حنفي و همچنين كتاب زين الفتي في شرح سوره هل اتي كه مؤلف آن نيز از برادران اهل تسنن مي باشد ذكر شده است. كتاب اخير از منابع علامه اميني در تأليف كتاب الغدير مي باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم :

من اراد ان ينظر الي اسرافيل في هيئته و الي ميكائيل في رتبته و الي جبرئيل في جلالته و الي ادم في علمه و الي نوح في خشيه و الي ابراهيم في خلته و الي يعقوب في حزنه و الي يوسف في جماله و الي موسى في مناجاته و الي ايوب في صبره و الي يحيى في زهده و الي عيسى في عبادته و الي يونس في ورعه و الي محمد في حسبه و خلقه ، فلينظر الي علي . فأن فيه تسعين خصلة من خصال الانبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها في احدٍ غيره . (ينابيع الموده جلد ۲ ، باب ۵۶)

رسول خدا (ص) فرمود : هر كس اراده كند ، اسرافيل را در هيئتش و ميكائيل را در رتبه اش و جبرئيل را در جلالتش و حضرت آدم را در علمش و نوح را در خشيتش و

پس عده ای او را باز گذاشته، دست به سوی ابوبکر و عمر دراز کردند. علی با آنهمه عظمت و فضائل را رها کردند^۱ و گرد کسانی جمع شدند، شایستگی امامت بر مردم (طبق آیه ۱۲۴ سوره بقره) را نداشتند. درمنبر از خواب زنی عاجز می ماند و می گفت: ((کلکم افقه منی حتی المخدرات فی البیوت)) (همه شما از من داناترید حتی زنان درخانه ها) و در زمان جاهلیت همراه پدرش بر سر سفره عبدالله بن جدعان مگس پرانی می کرد و آنکس که به پیامبر تهمت هذیان می زد و بارها و بارها در طول عمر خود گفته بود که اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.^۲

آیا کسی که خود را از همه پائین تر می داند و یا آن دیگری که می گوید علی مانع هلاکت من شد؛ به امامت و وصایت سزاوار است یا آنکس که پیامبر فضیلت یک ضربه وی را از عبادت جن و انس بیشتر می داند و هرگز گوشت و پوستش به حرام آلوده نشد؟

ابراهیم را در دوستیش و یعقوب را در حزنش و یوسف را در جمالش و موسی را در مناجاتش و ایوب را در صبرش و یحیی را در زهدش و عیسی را در عبادتش و یونس را در ورعش و حضرت محمد (ص) را در حسب و خلقتش تماشا کند به علی بن ابیطالب (ع) نگاه کند، براسی خداوند در او نود خصلت از صفات انبیاء را جمع کرده است که در غیر او جمع نفرموده است.

^۱ در این هنگام حسنیه فضائل بیشمار دیگری را بازگو کرد که منابع این احادیث در کتب معتبر اهل سنت یافت می شود.

^۲ این مطلب را که عمر در لحظات آخر زندگانی رسول اکرم به آن بزرگوار نسبت هذیان داد؛ تمامی علمای اهل تسنن بطور واضح قبول دارند، اما آنرا توجیه می کنند.

در همین حین یکی از علماء صدا بلند کرده و گفت: ما منکر فضائل علی نیستیم و عقل بشر نمی تواند آن فضائل را درک نماید.

حسینیه پس از اینکه خلفاء را در نزد حضار وهارون بطور کلی مفتضح کرد؛ سپس حسینیه به جریان وفات پیامبر اشاره کرد و گفت:

در آن هنگام که رسول اکرم به سرای باقی ونزد پروردگارش شتافت، علی، فضل بن عباس و جمعی از بنی هاشم واصحاب کبار به مقدمات مراسم خاکسپاری مشغول بودند و علی پیامبر را غسل داد و سپس کفن کرد.

عده ای از صحابه، درسقیفه بنی ساعده نشستند و پیامبر خود را رها کردند. پس از منازعات درسقیفه، عمر با ابوبکر بعنوان خلیفه بیعت نمود، سپس ابو عبیده جراح وبعد از آندو، دیگران با ابوبکر بعنوان خلیفه بیعت کردند که تعداد آنان به بیست نفر رسید. بعد از آن عمر شمشیر کشید و برسریک یک اصحاب می رفت و بزور و اجبار از آنان بیعت می گرفت.^۱

تا سه روز اوضاع بهمین منوال گذشت تا اینکه بعد از سه روز متوجه پیامبر شدند. گفتند به مسجد می رویم و پیکر پیامبر را از قبر بیرون آورده، بر آن نماز می خوانیم، وخواستند که چنین کاری را انجام دهند. که حضرت علی را با چهره ای افروخته، گریزی بردست و دستمال سرخی

^۱ کسانی را که دم از سنت می زنند، ببینید!! سنت پیامبر را رها کرده اند و هنوز ایشان را به خاک نسپرده اند به تعیین خلیفه مشغول می شوند. جای تعجب دارد. خود را اهل سنت پیامبر می دانند ولی در همان ساعات اولیه رحلت پیامبر اکرم، سنت وی را زیر پا نهادند.

برسربسته، برقبرپیامبر دیدند که می گوید: بخدا سوگند که نگذارم
پیکرمطهر پیامبررا از قبربیرون آورید تا آنکه کشته شوم وشما را بقتل
برسانم .

معاویه چون این صحنه را دید به ابوبکرگفت: او را رهاکن که از
پیامبرشنیدم که می گفت: « روزیکه برادرم علی عمامه سرخ برسربسته
باشد و گریزی بردست وی باشد، اگر از مغرب ومشرق زمین بروی حمله
کنند، غالب نشوند. به اذن خداوند او همگی ایشان را بقتل می رساند».
ابوبکر چون این سخن شنید، علی را به حال خود رها کرد .

سپس علی با جمعی از بنی هاشم وصحابه به مسجد آمدند ودریکسوی
مسجد نشستند وفاسقین هم درسوی دیگر . سپس علی علیه السلام آنها
را ملامت ها نمود که به تغسیل، تدفین وتجهیز پیامبر آماده نشدند وبر او
نماز نخواندند، درعوض به سقیفه آمدند ومخالفت امرالهی کردند .
دراین حال (هنگامیکه امیرمؤمنان درحال صحبت بودند) عثمان بن عفان،
عبدالرحمن بن عوف وابوعبیده جراح برخاستند و درمسجد شروع کردند
به فریاد زدن که :

«ای بنی امیه وای بنی زهره^۱ بیائید با ابوبکر بیعت کنید»
آنان آمدند بیعت کردند . سپس آمدند و جلوی بنی هاشم ایستادند وگفتند:
بیائید با ابوبکر بیعت کنید که اکثرمردم با او بیعت کردند .

^۱ بنی امیه و بنی زهره از طوایفی هستند که دشمنی ایشان با حضرت علی (ع) و رسول
اکرم (ص) حتی در زمان حیات رسول اکرم، آشکار بود.

زبیر^۱ برخاست ، شمشیر از نیام بیرون آورد و خطاب به عمر گفت : ای عمر
وای به حالت ، علی که برادر و پسر عمومی رسول است و عباس و عبدالله
و رؤسای بنی هاشم رابه بیعت ابن ابی قحافه^۲ دلالت و راهنمایی
می کنی؟!

تورا با اینکار چه ارتباط؟! در حالیکه کسانی که به امامت و وصایت
سزاوار ترند حاضرند (منظورش امیرمؤمنان بود). سپس شمشیر را بالا آورد
تا بر سر عمر بکوبد که ناگهان کسی شمشیر را از عقب ربود و به عمر داد.
بنی هاشم با دیدن این منظره شمشیرها را از غلاف بیرون آوردند و آمدند به
عمر حمله کنند و زبیر را نجات دهند که ناگهان امیرمؤمنان فریاد برآورد که:
((حکم الهی بر آن نیست که شما شمشیر بکشید ، ما را بغیر از صبر صلاحی
نیست))

پس از آن حضرت چندی دیگر مردمان را به حق خود در امامت و خلافت
یادآور شدند. عمر سخنان حضرت راقطع کرده ، برخاست و گفت: ((ای علی
اگر همه ما کشته شویم متابعت تو نکنیم و تا بیعت نکنی دست از تو
بر نخواهیم داشت))

امیرمؤمنان فرمودند: «اگر نبود امر الهی و عهدیکه با رسول خدا بستم که
فقط در سه موضع شمشیر از نیام بیرون نیاورم ، احدی از اعدای رسول خدا

^۱ زبیر پسر عمه امیر مؤمنان است و از کسانی است که در جریانات سقیفه شدیداً
پشتیبان امیر مؤمنان بود .

^۲ منظور از عبدالله بن ابی قحافه ، ابوبکر می باشد.

را باقی نمی گذاشتم ، بخدا باک ندارم نه از تو که تورا چون مگس مرده می پندارم ونه از مردم .بخدا اگر به من اجازه داده می شد درباره آنچه بدان علم ندارید ، سرهای شما را با شمشیرهای برنده آهنین مانند دانه چیده از تنتان جدا می کردم وجمجمه های شجاعانتان راآنطور از جا می کندم که گوشه چشمانتان را از شدت گریه مجروح کنم . اما اکنون که چنین اجازه ای ندارم به خدا گله می کنم واندوهم را به سوی او می برم.»

در همین حین ابو عبیده جراح که دید سخنان علی رعب و وحشت عجیبی در دل شیخین ایجاد کرده، برخاست وگفت :ای علی ما خویشاوندی و نزدیکی تورا با پیامبر انکار نمی کنیم وهمچنین فضائل تورا منکر نیستیم، اما تو الان جوانی، وسی و سه سال بیشترنداری مردم از ابوبکر که پیر تراست بهتر فرمان می برند و اطاعت می کنند . خدا بتو عمر دهد، این فتنه خاموش را واگذار و آنرا دوباره روشن مکن .

حضرت دوباره به نصیحت مردم پرداختند و فرمودند :

نمی دانم با چه حجتی در روز قیامت جواب رسول خدا را خواهید داد!!
شما را بخدا سوگند می دهم، کسانی که در روز غدیر این حدیث ((من کنت مولا فلهذا علی مولا...)) را از پیامبر شنیده اند بر خیزند و گواهی دهند.
زید بن ارقم که از دشمنان حضرت بود می گوید:

((از کسانیکه با ابوبکر بیعت کرده بودند دوازده نفر برخاستند و به این مطلب گواهی دادند))^۱

عمر که این منظره را دید، ترسید که مجلس بر علیه آنان شود و مردم از بیعت با ابوبکر برگردند با سروصدا مجلس را بهم ریخت.

در روز بعدده ای از اصحاب کبار و بزرگوار رسول اکرم با یکدیگر جلسه ای تشکیل دادند و قرار گذاشتند، روز جمعه در مسجد هنگامیکه ابوبکر بر منبر سخنرانی می کند او را بزرگشند. پس از این قرار تصمیم خود را به اطلاع حضرت علی رسانیدند. این دوازده نفر عبارت بودند از:

«۱- سلمان فارسی ۲- خالد بن سعید بن العاص ۳- ابوذر غفاری ۴- مقداد بن اسود ۵- بریده اسلمی ۶- عمار بن یاسر ۷- ابو هیثم التیهان ۸- سهل بن حنیف ۹- عثمان بن حنیف ۱۰- خریمه بن ثابت ۱۱- ابی بن کعب ۱۲- ابویوب انصاری»

حضرت علی فرمودند: اگر چنین کنید جملگی شما را بقتل می رسانند و اگر چنین شود بنی هاشم هم با شما همداستان می شوند و پیامبر مرا به این وقایع و قضایا مطلع ساخت و فرمود که این آشوب و فتنه بوسیله تودفع می شود و فرمود:

^۱ گفته شد که بیست نفر با ابوبکر بیعت کرده بودند، اما از همین بیست نفر (به گواهی زید بن ارقم) دوازده نفر به حدیث روز غدیر شهادت دادند.

((ای علی نسبت تو به من، همانند نسبت هارون به موسی است چنانکه بنی اسرائیل هارون را بگذاشتند وگوساله را اختیار کردند با تو نیز چنین رفتار می کنند .

علی جان ؛ زنهار که با آنها جهاد کنی! امرالهی اینگونه صورت گرفته است که تو مظلوم بمن بررسی))^۱

روزجمعه فرارسید و دوازده نفر از اصحاب که اسامی آنها گذشت درمسجد بودند.

هریک از صحابه منقبتی از علی را برای ابوبکر بیان کردند، ابوبکر گفت: ((مراها کنید من بهتر از شما نبودم ، شما مرا والی کردید حال هم مرا اقاله کنید))

عمر، خطاب به ابوبکر گفت: «ای خبیث تو که نمی توانی جواب اینها را بدهی از منبر پائین بیا» ابوبکر از منبر پائین آمد و تا سه روز از منزل بیرون نیامد .

^۱ مدارك و مأخذ اهل سنت بطور مختصر در باره حدیث فوق که به حدیث مترت معروف است ذکر می گردد. علاقمندان می توانند به کتاب «المراجعات» رجوع کرده و کلیه مدارك آن را مورد بررسی قرار دهند.

صحیح مسلم ، ج ۴ / ص ۱۸۷۳ / ح ۲۴۰۴ ، صحیح بخاری فی کتاب المغازی جلد ۶ / ص ۳ فی باب غروه التبوک ، سیره ابن هشام جلد ۲ / ص ۵۲۰ ، بحار الانوار جلد ۲۱ ص ۲۰۷

روز چهارم، خالد بن ولید با عده ای فراوان، لشکر عظیمی فراهم کردند و به سرکردگی عمر روانه مسجد شدند. امیرمؤمنان با خواص اصحاب در مسجد نشسته بودند که عمر به جلوی آن بزرگواران ایستاد و گفت:

اگر امروز کسی از شما سخنی بگوید شمشیر کشیده و سراو را میبرم. خالد بن سعید بن العاص برخاست و گفت:

ای پسر صهاک حبشی! ما را به شمشیرهای خود می ترسانی؟! والله که شمشیرهای ماتیز تراست.

بخدا قسم فقط بخاطر اطاعت از حجت خداست که شمشیرهامان در نیام است و اگر علی بما اجازه می داد، جهاد می کردیم و قدر خود را آشکار می ساختیم.

در این هنگام مولا امیرالمؤمنین فرمودند: ابن سعید! بنشین. مقام تو نزد ما شناخته شده و سعی تو مشکور است. او بنشست که ناگاه سلمان دیگر شاگرد مکتب علی (ع) برخاست و گفت: الله اکبر، الله اکبر، بخدا قسم با همین دوگوش خود از رسول اکرم شنیدم که می فرمود:

((بینما اخی و ابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه، ینج کلاب النار))^۱

من هیچ شک ندارم که سگان جهنم که رسول خدا فرمودند، شمائید.

^۱ هنگامی خواهد رسید که برادر و پسر عمویم با تعدادی اصحابش در مسجد نشسته اند که سگان جهنم به ایشان حمله ور خواهند شد.

ناگاه عمر که از خشم، عنان کنترل از کف داده بود، شمشیر کشیده به سلمان حمله ور شد و قصد جان وی کرد که ناگاه حضرت علی از جای برخاستند، گریبان عمر بگرفتند و او را بسوی خود کشیدند. شمشیر از دستش (دست عمر) رها شد و عمامه نیز از سرش افتاد و بزمین خورد. عمر که از این واقعه (که در میان همگی اصحاب بزمین خورده بود) بسیار خجل شده بود بکمک برخی از دوستانش برخاست و در گوشه ای از مسجد ساکت نشست.

حضرت، خطاب به عمر فرمودند:

«یا ابن الصهاک الحبشیه^۱ لولا کتاب الله سبق وعهد من رسول الله تقدم لرأيتم ایما اضعف ناصرا و اقل عددا» ای پسر صهاک حبشی! اگر کتاب خدا و عهدیکه با رسول اکرم بستم نبود؛ هر آینه می دیدید که ضعیف کیست سپس حضرت بایبان این جملات به همراه اصحاب کبار از مسجد خارج شدند.

عمر با لشگر بسیار در مدینه می گشت و تک تک کسانی را که از بیعت با ابوبکر سرباز زده بودند بزور بیعت و اداری کرد و کسانی را که از بیعت سرپیچی می کردند بقتل می رساند.

^۱ صهاک حبشی کنیز عبدالمطلب بود که جد عمر یعنی نفیل با او به شیوة جاهلیت همبستر شد و خطاب متولد شد و این که حضرت علی (ع) او را به مادر نسبت می دهند حاکی از همین مطلب است. علاقمندان برای اطلاع کافی و وافی از حسب شریف و نسب منیف جناب عمر به کتب سلیم بن قیس هلالی، انتشارات الهادی و کتاب بحار الانوار ج ۸ / ص ۲۹۵ مراجعه نمایند.

مالک بن نویره، سورین عبادہ و... هزاران تن از پیروان آنها، از کسانی بودند که از بیعت با خلیفه سرباز زدند و نتیجه این عدم بیعت در تاریخ معلوم است.

بعنوان مثال خالد بن ولید (لعنه الله علیه) پس از بقتل رسانیدن مالک بن نویره و غارت منزل او، با همسروی همبستر شد. مدت سه ماه بهمین منوال غوغای خلافت برپا بود تا پایه های حکومت غاصبین شکل بگیرد و محکم شود.

هارون که این سخنان را می شنید و عدم جوابگوئی علماء را می دید برآشفته و گفت:

چرا جواب نمی گوئید؟ ظاهراً تا امروز به دین رسول خدا نبوده اید؟ آیا جملگی شما نتواند کنیز را الزام نماید و جواب ویرا بدهد؟!!

همه علماء ساکت بودند و خشم هارون هم آنان را بیشتر ترسانیده بود. سپس هارون روی به حسنیه کرد و خود چند سؤال دیگر نمود و حسنیه هم با کمال متانت جواب سؤالات هارون را می داد و ویرا مجاب می کرد.

سپس هارون که از جوابهای حسنیه خسته شده بود و از این شاخه به آن شاخه می پرید و جواب هرسؤالی راناتمام می گذاشت، سخنان حسنیه را قطع کرد و از او پرسید:

ای حسنیه! چگونه و بچه دلیل، مولای تو جعفر بن محمد (علیهماالسلام) مردم را به متعه کردن ترغیب می کرد؟^۱

^۱ منظور از متعه همان عقد موقت است که به صیغه مشهور شده و رواج یافته است. عقد موقت در صدر اسلام امر حلالی بود و آیه شریفه قرآن هم بر آن دلالت می کرد

حسنيه گفت بنابراین صریح قرآن که می فرماید: «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه^۱» برخلیفه و جمیع مفسرین واضح است که

اما این عقد موقت (آیه صریح قرآن) توسط خلیفه دوم نسخ شد و او حلال خدا را که در قرآن هم آمده حرام اعلام کرد.

البته لازم به ذکر است که عقد موقت در اسلام تجویز شده است یعنی به آن اجازه داده شده است اما هیچگاه به آن توصیه نشده است. (دقت شود)

^۱ آیه ۲۴ سوره مدنی نساء: ترجمه: و زانی را که متعه می کنید واجب است که مهر ایشان را بپردازید.

چون مسئله ازدواج موقت، يك مسئله جنجال برانگیز است و برخی از مقدس مآیین بر آن ایراد گرفته اند؛ بر آن شدم تا توضیحی کوتاه در این باره بیان نمایم. با این فرض که: «اسلام ازدواج موقت را تجویز کرده است و آنرا توصیه نکرده است» تجویز ازدواج موقت در اسلام، نشان می دهد که این امر يك ضرورت اجتماعی می باشد. اگر غریزه جنسی انسان که نیرومندترین غریزه می باشد؛ در شرایطی چون عدم امکانات ازدواج دائم اشباع نشود ممکن است به انحراف کشیده شود.

و اسلام برای جلوگیری از این انحراف راهکار مناسبی چون «ازدواج موقت» را تجویز می نماید.

و این حقیر اینگونه تصور می کنم که این ازدواج فقط برای موارد خاصی تجویز شده است.

به این حکم الهی، مقدس مآیین ایراد و اشکالاتی چند گرفته اند. به عنوان مثال یکی از ایرادات این می باشد:

- چه تفاوتی میان ازدواج موقت و فحشاء وجود دارد؟ هر دو، نوعی خود فروشی در برابر پرداختن مبلغی می باشد و در حقیقت این ازدواج راه فرار و نقایست بر آلودگی های جنسی، تنها تفاوت آن دو در گفتن چند جمله می باشد. که این اشکال از يك نگاه بسیار سطحی به ازدواج موقت، ناشی می گردد.

منظور از نکاح در آیه شریفه همان عقد موقت است، در همین حین ابراهیم که ساکت بود ناگهان گفت :

این حکم در میان اهل سنت و جماعت خلاف و منسوخ است و در مورد آن دونظریه وجود دارد .

اول آنکه در ابتداء اسلام مدتی حلال بود و سپس حرام شد و دیگر آنکه بعضی گفته اند متعه پس از فتح مکه ، حرام شد .

حسینیه گفت : ای ابراهیم! این سخن از کمال تعصب است ، چرا که در این مورد از علمای شما اخبار متفاوت و گوناگونی آمده است .

در پاسخ به این ایراد باید گفت :

ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی شود ، بلکه مقرراتی همانند ازدواج دائم دارد . یعنی چنان زنی در ایام ازدواج موقت می بایست ، منحصرأ در اختیار آن مرد مشخص بوده و هنگامی که مدت پایان یافت ، حتماً عده نگه دارد . یعنی حداقل می بایست چهل و پنج روز از اقدام به هر گونه ازدواجی جلوگیری بعمل آورد تا وضعیت حملش مشخص شود که از این مرد آیا بچه دار شده است یا خیر .

حتی اگر با وسایل مخصوص ، جلوگیری از انعقاد نطفه کرده باشد ، رعایت مدت فوق ضروری است .

همچنین فرزند حاصل از متعه (ازدواج موقت) همانند فرزند ازدواج دائم می بایست از طرف پدر مورد حمایت قرار گرفته و تمامی احکام ارث نیز بر او جاری می شود .

پس اگر از این حکم الهی سوء استفاده می شود به خاطر نقص حکم الهی نیست ، بلکه هرگونه سوء استفاده را می توان با استفاده صحیح از قانون عرفی جامعه ، برطرف ساخت .

اما ای ابراهیم آیا قبول داری که هرآیه منسوخ یک آیه ناسخ دارد؟! ابراهیم گفت: آری

حسنيه پرسید: بگو بدانیم ناسخ آیه متعه درقرآن کجاست؟ ابراهیم عاجز از جواب سربزیرافکند وبعد از تفکر گفت: منع عمر ما را بر حرام بودن متعه کافیهست.

حسنيه گفت: اما دلیل روشن وبرهان متین بر حلیت متعه همان منع عمر است که گفتی ومن با دلیل خودتان، شما را مجاب می کنم.

ای ابراهیم! اگر متعه (بقول شما) از جانب خدا یا رسولش حرام شد پس چرا عمر وقتی متعه را حرام اعلام کرد به سخن خدا و رسولش استناد نکرد. و برای حرفش سند معتبری ارائه نکرد؟! بلکه اینگونه گفت:

((متعتان کانتافی عهد رسول الله حلالا وأنا احرمهما...)) «دومتعه جح ومتعه نساء در زمان وعهد رسول اکرم (ص) حلال بودند ومن آندو را حرام اعلام می کنم واگر کسی آندو را مرتکب شود ویرا عقوبت خواهم کرد)

واین منع عمر خود شاهد وگواه براین مطلب است که متعه در زمان رسول اکرم بوده است ورسول اکرم نیز آنرا منع نکرده است حتی در مواردی تجویز کرده است. ودر حلال بودن متعه آنچه در روایات واحادیث اهل بیت وغیر آن آمده است زیاد است^۱ ونمونه آن جمله امیر مؤمنان (ع) علیه السلام است که فرمودند: ((لولا عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شقی

^۱ روایت عمر بن حصین و عبدالله بن مسعود

اوشقیه)) (اگر عمر از متعه نساء نهی نمی کرد هیچ کس زنانمی کرد مگر افراد شقی)

نمونه دیگر برحلیت متعه روایتی است که در آن عبدالله بن عمر (فرزند خلیفه دوم) متعه را حلال اعلام می نماید و می گوید: اگر پدرم از متعه نهی کرد، رسول خدا امر کرد. پس من قول و سنت رسول خدا را ترک نمی کنم که متابعت پدرنمایم.^۱

ای ابراهیم! در منع عمر برمسئله متعه نساء هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد و کار او (بقول شما) اجتهاد است و چنین اجتهادی درمقابل نص الهی باطل می باشد.

ای ابراهیم! دلیل نهی عمر از متعه چنان که از خود وی منقول است ((ترس از فساد و سوءاستفاده از متعه)) بیان گردید^۲. آیا ترس از فساد و سوء استفاده دلیل می شود که آن قانون و حکم الهی نسخ شود. از کدام حکم الهی سوء استفاده نشده که این دومی باشد پس احتمال سوءاستفاده

^۱ تفسیر قرطبی ج ۲/ص ۷۶۲ و صحیح ترمذی نقل از تفسیر نمونه

^۲ البته به محققین و نکته سنجان پوشیده نیست که این دلیل، يك دليل سوري و ظاهري مي باشد و دليل غائي و اصلي آن چيز ديگري است و آن دشمني با شخص پيامبر و امت ايشان است. چنانکه در نامه خود عمر به معاویه، کفر وي به پيامبر و دشمني او با حضرت ختمي مرتبت آشکار و واضح است براي تحقيق بيشتري در اين زمينه رجوع کنيد به کتاب فاطمه الزهرا هجده قلب المصطفى نوشته دانشمند گرامی حجت الاسلام رحمانی همدانی

وترس از فساد دلیل نمی شود که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرد ((کاری که عمر در تاریخ اسلام انجام داد.))
ای ابراهیم حال اگر کسی با قول خدا و رسولش موافقت کرده و باقول عمر مخالفت نماید شما او را ((رافضی)) نام می دهید و او را لعن کرده و دشنام می دهید^۱.

سپس حسنیه خطاب به ابراهیم گفت: بحث به درازا کشیده است و من ناراحتم که خلیفه و فرمانداران از این مباحثه خسته شده باشند، پس من یک سؤال دیگر از تومی کنم و بحث را خاتمه می دهم.

ای ابراهیم! قسمت می دهم که راست بگو که این حدیث در نزد شما ثابت است یا نه که پیامبر فرمود:

((فاطمه بضعه منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله))

فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا آزار داده و هر کس مرا آزار دهد خداوند را آزار داده است)

ابراهیم گفت: این حدیث جزو احادیث صحیح است^۲ و جمیع امت بر صحت آن اقرار دارند. حسنیه گفت: آیا ابوبکر و عمر فدک را که پیامبر در هنگام حیات خود به فاطمه بخشیده بود؛ بزور از وی بازستاندند؟!!

^۱ احادیث بسیار فراوانی وجود دارد که بر حلیت متعه و عدم صحت اجتهاد عمر دلالت می کند. علاقمندان می توانند به جلد ۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۴ سوره نساء مراجعه نمایند.

^۲ روایت بسیار معتبری که بالاتر از آن چیزی نباشد به حدیث صحیح معروف است.

ابراهیم گفت :

البته اینکه ابوبکر و عمر فدک را از فاطمه پس گرفتند به خاطر حدیثی بود که پیامبر بیان کرده بود ، چون ابی بکر می گفت که از پیامبر شنیده ام :

((نحن معاشر الانبياء لا نورث، وماتركناه فهو صدقه))

(ما گروه انبیاء ارث از خود باقی نمی گذاریم و آنچه از مال ما باقی ماند پس آن صدقه است).^۱

حسنیه گفت : ای ابراهیم ابوسعید خدری که از راویان مورد اعتماد و از اصحاب حدیث در نزد شماست می گوید :

((وقتی آیه “ وَاَتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ... ” نازل شد پیامبر فاطمه را طلبید و فدک را بدو بخشید تا زمان حیات رسول اکرم بمدت سه سال (بنقل

^۱ در مورد سند این حدیث که شاید اولین جعل حدیث پس از پیامبر بشمار می رود حرف و حدیث بسیار است و هیچ یک از صحابه رسول اکرم بجز ابوبکر و دخترش و عمر و دخترش و یک عرب بیابان گردی که همواره به خود بول می کرد و ادرارش را نگه نمی داشت آنرا تأیید نمی کند. از طرفی این حدیث بر فرض محال هم که از جانب پیامبر صادر شده باشد با آیات دیگر قرآن که می فرماید فِهْب لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا یرثني و یرث من آل یعقوب تناقض دارد از طرفی هم قرآن در باره رسول اکرم می فرماید : و ما ینطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی . پیامبر حرفی جز وحی نمی زند پس نمی شود که سخن پیامبر که از جانب خداست با قرآن که سخن خداست متناقض باشد. در مورد اینکه این حدیث مسلماً و محققاً از جعلیات و اکاذیب ابوبکر بود شک نیست و با توجه به توضیحی که داده شد و همچنین در ادامه متن خواهد آمد بر هر شخص روشنفکری حقیقت امر آشکار خواهد شد.

دیگر مدت ۵ سال) در دست حضرت فاطمه بود و عمال آن حضرت در آنجا مشغول به کار بودند^۱))

بعد از وفات رسول اکرم ، ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) باز گرفت و چون آنحضرت دعوی کرد که فدک حق من است، ابوبکر از حضرت گواه طلبید و حضرت فاطمه شاهدانی مثل علی که پیامبر در مورد وی فرموده بود علی مع الحق و الحق مع علی و نزد شما این حدیث از احادیث معتبره است و امام حسن و امام حسین (که سرور جوانان اهل بهشت هستند) و ام ایمن و قنبر را به آن محکمه ناعادلانه معرفی کردند. با این حال شهادت این افراد پذیرفته نشد و گفتند :

((علی همسرتوست او بنفع خود شهادت می دهد پس ما به شهادت او حکم نمی کنیم))^۲

و گواهی ام ایمن را هم نشنیدند و گفتند او عربی بطور صریح صحبت نمی کند و شهادتش پذیرفته نیست .

^۱ در مورد این حدیث و داستان فدک و اثبات کفر شیخین با توجه به همین حدیث و داستان حرف و حدیث بسیار است علاقمندان می تواند به کتاب های متعدد در این زمینه رجوع نمایند :

الف - فاطمه الزهرا بجه قلب المصطفی احمد رحمانی همدانی - بحار الانوار ج ۲۹ و ۴۸

ب - اسرار فدک و کتب بسیار دیگری که در این زمینه برشته تحریر در آمده اند

^۲ هذابعلک یجره الی نفسک فلا نحکم بشهادته

ای ابراهیم! مگر نه اینکه صدقه بر بنی هاشم حرام است. طبق این حدیث جعلی که ابوبکر آنرا جعل کرد، حضرت فاطمه زهرا طلب صدقه می کرد، صدقه ای که بر بنی هاشم حرام است پس شما می گوئید حضرت فاطمه (العیاذ بالله) طلب مال حرام می کند و سخن شما این مطلب را لازم می آید که پیامبر حق رسالت خود را ادا نکرده باشد همان پیامبریکه از همان روزهای اول مأمور دعوت خویشاوندان و خانواده خود بود (واندرعشیرتک الاقربین) آیا پیامبر به دختر خود، داماد و نوه هایش این مطالب را که صدقه بر بنی هاشم حرام است یادآوری نکرده بود و آیا خاندان وحی از این مطلب بی خبر بودند و طلب مال حرام می کردند؟! ای ابراهیم! قرآن به عصمت خاندان وحی و اهل پیامبر گواهی داده و می فرماید:

((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا))

طبق این آیه قرآن، فاطمه، همسر و فرزندان از هرگونه پلیدی پاک هستند و هیچگاه ادعای باطلی بر زبان نخواهند آورد. آنها همان خاندانی هستند که قسمت کننده بهشت و جهنمند، ساقی کوثر در میان آنهاست و سرور جوانان اهل بهشت در بین ایشان می باشد.

ای ابراهیم!

فاطمه دارنده و مالک فدک بود و گفت: ((پیامبر فدک را در طول حیاتش بمن بخشید و سند آنرا نیز بمن داد^۱)) با این حال ابوبکر گواه طلبید و شاهد خواست .

ای ابراهیم ! به موجب حکم شارع مقدس (ص) که فرمود: «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر^۲» فاطمه صاحب مال بود و ابوبکر ادعا می کرد که فدک مال مسلمین است در این حال بگو بدانم آیا ابوبکر طبق حدیث پیامبر باید از فاطمه شاهد می خواست یا می بایست خودش شاهد بیاورد ؟

ابراهیم سرریزیرانداخته و یارای سخن گفتن نداشت . اگر می گفت که باید از فاطمه شاهد می خواست انکار سخن پیامبر کرده بود و اگر هم می گفت خود ابوبکر باید شاهد می آورد برخلاف عقیده اش بود . بهمین خاطر او و تمامی علماء سکوت اختیار کرده بودند ، مگر اینکه کلامی بگویند و فضا حتی عظیم تر بیار آورند .
دگر بار حسنیه خطاب به ابراهیم گفت :

^۱ در مورد سند فدک ؛ وقتی پیامبر فدک را به حضرت زهرا بخشید ، ورقه ای خواست و حضرت علی را طلبیده و فرمودند : « سند فدک را بعنوان بخشوده و هدیه ای از پیامبر به دخترش بنویس و ثبت کن » بحار الانوار جلد ۲۱ / ص ۲۳

^۲ ترجمه : آنکس که مدعی است باید دلیل (و یا شاهد) بیاورد و آنکس که انکار می کند باید قسم بخورد . طبق این حدیث ، ابوبکر مدعی است می بایست شاهد آورده اما می بینید که برخلاف حکم رسول خدا اقدام کرده و از حضرت زهرا شاهد می خواهد

ای ابراهیم! در آنروز که علی (ع) بر کار ابوبکر (مبنی بر اینکه از حضرت زهرا گواه طلبیده بود) ایراد می گرفت؛ خطاب به وی فرمود:
 ((ای ابابکر اگر دوکس نزد تو آیند یکی از آنها بگوید من در فلان محدوده زمینی دارم اما الان زمین در دست آن شخص است و او زمین مرا غصب کرده است؛ ای ابابکر تو از کدام آندو شاهد می طلبی؟
 ابوبکر گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود ((البینه علی المدعی والیمین علی من انکر))

دلیل و گواه و شاهد از کسی می طلبیم که ادعا دارد و می گوید در فلان محدوده زمین دارم. امیرمؤمنان فرمودند: پس چرا با فرزند، پاره تن و نور دیده رسول خدا بخلاف قول خدا و رسولش عمل نمودی؟!
 ابوبکر گفت: چطور؟!!

امیرمؤمنان فرمودند: اول آنکه فاطمه مدعی علیه است و صاحب مال است دوم آنکه مدعی حدیث نحن معاشر الانبیاء باید با دلیل روشن و واضح ثابت نماید که پیامبر فدک را به حضرت زهرا بخشیده است سوم:

باید از گروهی شاهد بیاورد که در فدک حقی نداشته باشند^۱.

^۱ طبق گفته خود جاعلین حدیث و دروغگویان پیامبر فرموده: هر چه از ما گروه انبیاء باقی بماند صدقه است و صدقه هم بر بنی هاشم حرام است و متعلق به تمام مسلمین است. پس طبق گفته خود غاصبین، فدک متعلق به تمام مسلمین است. با توجه به این مقدمه: حضرت علی می فرماید کسانی که مدعی حدیث «النبی لایورث» هستند باید شاهدانی بیاورند که در فدک حقی نداشته باشند یعنی هر شاهدی غیر از تمامی مسلمانان و تنها کسانی که در صدقه حقی ندارد بنی هاشم می باشند یعنی هر شاهدی غیر از تمامی مسلمانان.

ای ابوبکر! فاطمه معصومه است و هم اوست که پیامبر فرمودند: فاطمه سرور زنهای جهان است. ای ابوبکر چنین زنی که معصوم است و قرآن به عصمت وی گواهی داده است هیچگاه طلب صدقه و مال حرام نمی کند. ای ابراهیم! در آن هنگام ابوبکر سربزیر افکنده بود و سخنان مولا را می شنید و دلیلی نداشت همچنان که تودلیلی نداری و سربزیر افکنده ای. ای ابراهیم! بدان که آیات متعددی در قرآن به مسئله ارث بردن بطور عام اشاره دارد مثل آیه ((یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین^۱)) و در این خطاب عام، اولین مخاطب هم رسول خداست. پس اولاً که مخاطب رسول خداست.

ثانیاً خطاب عام است یعنی هم شامل پیامبران می شود و هم غیر ایشان. و آیه دیگری که می فرماید: ((وانی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقراً فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب واجعله رب رضیاً^۲))

«پس بنی هاشم باید در مورد فدک گواهی بدهد و گواهی بقیه چون در صدقه شریکند غیر قابل قبول است». با این طریقه و شیوه حضرت که به شیوه برهان خلف می باشد دیگر نیازی به استناد به آیات قرآن در مورد عصمت ائمه هم نداریم.

^۱ آیه ۱۱ سوره مدنی نساء، ترجمه: خداوند به شما در مورد ارث بردن فرزندان سفارش می کند که پسران دو برابر دختران ارث ببرند.

^۲ آیه ۵ سوره مکی مریم، ترجمه: پس از نزد خودت به من فرزندی عطا فرما که از من و ... ارث ببرد.

که موجب همین آیه انبیاء را میراث می باشد و حدیث نحن معاشر الانبیاء ،
تکذیب قرآن می کند پس معلوم می شود که واضع حدیث نحن
معاشر الانبیاء لا نورث از قرآن اطلاعی نداشته است .

یکی از شاگردان ابراهیم که سکوت استاد خود را مشاهده کرد و دید که
وی هیچ نمی گوید خطاب به حسنیه گفت :

ای حسنیه ! مراد از ارث در این آیات میراث نبوت و علم است نه مال
و غیر آن

حسنیه گفت : این سخنی است که قبل از تو گمراهان دیگر نیز گفته اند
و این دلیلی ندارد جز قلت عقل و کثرت جهل و عناد شما . زیرا که سلیمان
بن داوود در حال حیات پدر عالم بود و پیغمبر گشت و شاهد نص قرآن است
که می فرماید :

((و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیہ غنم القوم کنا
لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلاتینا حکما و علما^۱)) و آیه
((ولقد آتینا داود و سلیمان علما^۲))

بدانکه میراث را برجیزی اطلاق می کنند که بعد از میت میان ورثه او
تقسیم می شود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر اینگونه بود می بایست
تمامی اولاد پیامبران نبی می شدند بلکه نبوت وحی الهی است

^۱ سوره مکی انبیاء آیه ۷۸

^۲ سوره مکی نمل آیه ۱۵

پس اینکه زکریا در دعای خود وارث نبوت از خدا درخواست کرده باشد یعنی اینکه برضای خداوند قانع نباشد و این با مقام عصمت زکریا منافات دارد.^۱

بدانید که اجماع اهل تفسیر بر آنست که در آیه وانی خفت الموالی... مراد از موالی پسران عمویند و اگر مطلب در این آیه در مورد وراثت نبوت باشد، لازم می آید که زکریا از خدا جانشین نبوت درخواست کرده باشد تا پسرعموهایش نبی نباشند یعنی زکریا بقضای الهی راضی نباشد و بر پسران عموحسد ورزیده است و این همانگونه که گفتیم با مقام عصمت انبیاء سازگار نیست.

پس مراد از وراثت در آیات مذکور، وارث نبوت بودن نیست بلکه مسائلی غیر از نبوت مطرح است و آنهم ارث بردن از پیامبران است توسط فرزندانشان.

ای ابراهیم! بدانکه حدیث ((النبی لایورث)) یا ((نحن معاشر الانبیاء لانورث))

بأنص صریح قرآن طبق آنچه گفتیم مخالفت دارد. ای ابراهیم! وقتی آیه ((انک میت وانهم میتون)) نازل شد پیامبر بر منبر رفت و اینگونه فرمود:

^۱ وقتی نبوت به ارث نمی رسد و حکمی الهی است پس اگر زکریا جهت اینکه فرزندش بعد از وی نبوت به ارث ببرد از خداوند تقاضای فرزند کند او به حکم الهی راضی نبوده است و این مخالف عصمت است. چرا انبیاء معصومند و زکریا هم جزء انبیاست.

((ای یاران من بدانید برخی اصحاب بعد از من بر من دروغ می بندند و بر حسب مدعای خود حدیث وضع خواهند کرد. بدانید هر حدیثی که از من نقل شود و موافق قرآن نباشد بر آن هیچ اعتباری نیست)).^۱

ای ابراهیم! آیا پیغمبر فدک را به ارث گذاشت و میراث دیگری نداشت؟ چون حضرت رسول از دardنیا رحلت نمود شمشیر، ناقه، عمامه و دیگر وسائل آن حضرت را امیرمؤمنان متصرف شد و هیچکس با وی منازعه نکرد.

ای ابراهیم وای علماء که حاضرید، بدانید که در جمیع کتب شما مسطور است و اتفاق امت است که چون ابوبکر شهادت گواهان حضرت زهرا را نپذیرفت^۲؛ حضرت فاطمه فرمودند ((آیا در کتاب خدا آمده است که همچون توئی از پدرش ارث ببرد و فاطمه دختر رسول خدا، از پدرش ارث ببرد))

پس بعد از سخنان زیادیکه بین حضرت و ابوبکر ردوبدل شد، حضرت زهرا فرمودند پدرم رسول اکرم فرمودند، رضای خدا در رضای فاطمه

^۱ جعل حدیث مخصوص به زمان پیامبر نیست بلکه ائمه ما هم همواره به این مطلب تکیه داشتند که « هر حدیثی که به شما می رسد آنرا بقرآن عرضه کنید اگر موافق قرآن بود بپذیرید و در غیر این صورت آنرا رها کنید.»
دلسوختگان عزیز! توجه داشته باشید که خلیفه اول (!!!) شهادت حضرت علی و امام حسن و امام حسین را مبنی بر اینکه از خانواده حضرت زهرا سلام الله علیها هستند نپذیرفت در عوض برای حدیث جعلی (النبي لا یورث یا نحن معاشر النبیاء...) شهادت دختر خود و دختر عمر (عایشه و حفصه) را پذیرفت!!!! در صورتی که خود ابوبکر طبق باور قبیله شماره ۲ صفحه ۵۸ می بایست شاهد بیاورد و حق شاهد خواستن از حضرت زهرا را نداشت اما او به سخن پیامبر عمل نکرده و علاوه بر اینکه از حضرت زهرا شاهد خواست، شهادت افرادی مثل حضرت علی، امام حسن و... را نپذیرفت.

است و خشم خدا در خشم فاطمه است (ان الله يغضب لغضب فاطمه و يرضى لرضاها^۱) و ابوبکر هم این سخنان را تصدیق کرد که پیامبر اینگونه فرموده بود . سپس حضرت زهرا فرمودند : ((بخدا قسم من از دست شما دونفر (ابوبکر و عمر) خشمگین هستم)) و تمام علمای شما این مطلب را قبول دارند که ((فاطمه از دنیا رفت و بر ابوبکر و عمر خشمگین بود^۲))

همچنین در کتب شیعه آمده است که حضرت زهرا (صلوه الله وسلامه علیها) فرمودند :

((بخدا قسم ، نزد پروردگار جهانیان شکایت شما را به پدرم خواهم کرد^۳))

^۱ در السمطين ص ۱۷۸

^۲ خرجت فاطمه من دنيا و هي غاضبه عليهما

منابع اهل سنت : ۱- صحیح بخاری (که معتبرترین کتاب از کتب صحاح سته می باشد) ج ۷ / ص ۴۷ ، چاپ دارالجلیل بیروت ۲- صحیح بخاری ، ج ۹ / ص ۱۸۵ ۳- فضائل الخمسه من الصحاح الستة ، ج ۳ / ص ۱۹۰ ۴- الامامه و السياسه ، ص ۱۴ ، چاپ مصر

منع شیعیان : علل الشرايع ، باب ۱۴۸ / ص ۱۸۷

^۳ این سخن را حضرت زهرا (س) هنگامی که شیخین به ملاقات ایشان آمده بودند ، فرمودند . در آن هنگام که آندو خلیفه (!!!) بر بالین حضرت اشک تمساح می ریختند ، رو از آندو برگردانده و فرمودند: تا رسول خدا را نبینم با شما کلامی صحبت نخواهم کرد که من بر شما خشمگین هستم .

هنگامیکه حضرت زهرا دارفنا را وداع گفته به سرای ابدی شتافتند، امیرمؤمنان طبق وصیت همسر مظلومه اش، ایشان را شبانه بخاک سپردند و قبرش را مخفی ساختند.

ای ابراهیم بدان که بدلائلی لعنت خدا دردنيا و آخرت شامل حال آنان که زهرا را آزار داده و او را به خشم آوردند؛ می شود، چرا که خداوند درقرآن می فرماید ((ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنيا والآخرة^۱)) و طبق این آیه خداوند بر اذیت کنندگان خود ورسولش دردنيا و آخرت لعنت می فرستند و از طرفی پیامبرها فرموده بودند ((ان الله یعضب لغضب فاطمه ویرضی لرضاهها))

و خود حضرت زهرا سلام الله علیها هم فرمودند که: ((شما مرا اذیت کردید و من از دست شما خشمگین هستم)) و باز نیز پیامبر هم فرموده بودند: ((هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزار داده است)).

پس ایشان حضرت زهرا را آزار دادند و آزار حضرت زهرا، آزار رسول اکرم است و کسی که رسول خدا را آزار دهد خدا را آزار داده و شامل لعنت ابدی دردنيا و آخرت خواهد بود آنهم از جانب خداوند تبارک و تعالی.

^۱ آیه ۵۷ سوره مدین احزاب، ترجمه: کسانی که خدا و رسولش را اذیت کنند، خدا ایشان را در دنیا و آخرت لعنت می کند.

حضار و توای ابراهیم بن خالد عونی بدانید که این لعن فقط مربوط بدینجا نبود بلکه پیامبر قبلا هم فرموده بود:

« لعن الله من تخلف عن جيش اسامه بن زيد الا على بن ابي طالب وفضل بن عباس »

(خدا لعنت کند کسانی را که از لشکر اسامه و دستورات وی سرپیچی کنند مگر علی و فضل بن عباس)^۱

^۱ تاریخ بر این مطلب که ابوبکر و عمر از دستور پیامبر تخلف کردند گواهی می دهد. بعنوان مثال یکی از گواهی های تاریخ عبارتست از اینکه پیامبر در لحظات آخرین وقتی کاغذ و دوات خواست تا نوشته ای بنویسد، عمر که آنجا حاضر بود و در لشکر اسامه حضور نداشت گفت: « او را رها کنید او هذیان می گوید » شامرا بخدا ببیند خلیفه دوم (!!!!) از دستور پیامبر سرپیچی می کند ، به اردوگاه لشکر اسامه بن زید نمی رود و جسارت را به جانی می رساند که به پیامبر می گوید هذیان گو . این مطلب را علمای اهل سنت بطور وضوح قبول دارند که عمر به پیامبر فحش داد . تعدادی از مدارک آنها در باب اهانت و سب عمر نسبت به پیامبر مختصراً در ذیل آورده می شود :

- ۱- مسند احمد بن حنبل ج ۳/ص ۳۴۶ ، چاپ بیروت
- ۲- صحیح بخاری (از معتبرترین صحاح سته اهل سنت ج ۱/ص ۳۹ ، باب کتاب العلم ، ج ۴ / ص ۸۵ ، چاپ محمد علی صبیح و باب امکان وساطت و در خواست شفاعت از اهل ذمه ج ۴ / ص ۱۲۱ ، باب اخراج یهود از جزیره العرب ، ج ۶/ص ۱۱ ، باب نوشتن نامه توسط پیامبر به کسری و قیصر ، ج ۷/ص ۱۵۶ ، باب قول مریض ، ج ۹ / ص ۱۳۷
- ۳- صحیح مسلم ، ج ۵ / ص ۷۵ ، چاپ دارالفکر بیروت باب ترك وصیت .

چون سخن حسنیه بدینجا رسید، علما دیگر نتوانستند طاقت بیاورند، به یکباره به سمت حسنیه حمله ور شدند. هارون پسرعموی داشت بنام خالد بن عیسی که در محبت و رزی و عشق به اهل بیت حتی در نزد هارون معروف و مشهور بود.

او هم که در مجلس حضور داشت شمشیر کشید و به سمت علماء حمله ور شد و در مقام دفاع از حسنیه برآمد مجلس برهم ریخت که ناگاه هارون فریاد برآورد که :

از خدا شرم کنید . جمیع شما که حاضرید خود را اعلم و افضل زمان خود می دانید اما هیچ کدام از شما نمی تواند از عقیده خود در مقابل کنیزی دفاع کند.

سپس حسنیه که از حمله حاضرین ناراحت شده بود و همچنین دفاع خالد بن عیسی و هارون را نسبت به خود دید ، سخنانی درباره مصائب حضرت سیدالشهدا بیان نمود بطوریکه حضار و هارون الرشید صدا بگریه بلند کردند.

سپس هارون از علم حسنیه سؤال کرد که اینهمه علم را از کجا آوردی حسنیه گفت که من از پنج سالگی در حرم محترم امام صادق مشغول خدمتگذاری بودم و مراحل کمال و علم و دانش را نزد آن بزرگوار از سن پنج سالگی آموختم .

هارون دستور داد خلعتهای فاخره حسنیه دادند و هزار دینار هم بوی عطا کرد . همچنین صد هزار دینار هم به مولای حسنیه پرداخت . علمای بغداد

هم همگی سرشکسته و ناراحت و شکست خورده از مجلس خارج می شدند در حالی که مورد تمسخر عامه مردم قرار گرفته بودند. هارون به حسنیه دستور داد که از مرکز خلافت بیرون رفته و به هرکجا که می خواهد برود.

حسنیه هم با مشایعت حاضرین همراه با خواجه خود از قصر خارج شدند و مخفیانه به مدینه رفته و آنجا هم در خدمت امام رضا (ع) مراتب خدمتگذاری را انجام می داد.

وبدینسان جریان این مباحثه به پایان رسید

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

واللعن علی اعدائهم ومنکری فضائلهم

الی یوم الدین

۱۳ رجب المرجب ۱۴۲۲

تقدیم به دوستداران وعاشقان حریم قدس ولایت
روزی پیامبر اکرم به خانه حضرت زهرا آمدند . حضرت علی و حسنین
(صلوه الله علیهم اجمعین) هم در خانه حضور داشتند .
پیامبر خطاب به اهل بیت خود فرمودند :
« چه میوه ای از میوه های بهشتی میل دارید بمن بگوئید تا به جبرائیل
بگویم از بهشت برایتان بیاورد.
امام حسین که در آن روزگار در سنین کودکی بودند از بقیه اهل خانواده
سبقت گرفتند. رفتند در دامن رسول خدا نشستند و عرضه داشتند :
پدر جان به جبرائیل بگوئید از خرماهای بهشتی برای ما بیاورد .
و حضرت رسول اکرم هم به خواسته حسین خود جامه عمل پوشانیدند و
به جبرئیل دستور دادند یک طبق از خرماهای بهشتی برای اهل بیت
بیاورد.
مدتی نگذشت که جبرائیل یک طبق خرمای بهشتی را آورده و در حجره
حضرت زهرا (س) گذاشت.
پیامبر خطاب به دختر خود فرمودند : فاطمه جان یک طبق خرمای
بهشتی در حجره تو نهاده شده است ، آنرا نزد من بیاور .
حضرت زهرا آن طبق را آوردند و نزد پدر گذاشتند. پیامبر خرمای اول از
درون ظرف برداشتند و در دهان سرور جوانان اهل بهشت امام حسین

نهادند و فرمودند « حسین جان نوش جانت ، گوارای وجودت ^۱ » سپس خرمای دوم را از درون ظرف برداشتند و در دهان دیگر سرور جوانان اهل بهشت امام حسن نهادند و باز فرمودند «حسن جان نوش جانت ، گوارای وجودت ». خرمای سوم را در دهان جگر گوشه خود حضرت زهرا نهادند و همان جمله را هم خطاب به حضرت زهرا بیان کردند. خرمای چهارم را هم در دهان حضرت علی نهادند و فرمودند « علی جان نوش جانت، گوارای وجودت » خرمای پنجم را از درون ظرف برداشتند و باز دوباره در دهان حضرت علی نهادند و همان جمله را تکرار نمودند .

خرمای ششم را برداشتند، ایستادند و در دهان حضرت علی گذاشتند و باز همان جمله را تکرار کردند.

در این هنگام حضرت زهرا فرمودند : پدر جان بهر کدام از ما یک خرما دادید اما به علی سه خرما و در مرتبه سوم هم ایستادید و خرما در دهان علی گذاشتید . چرا بین ما اینگونه رفتار کردید ؟
رسول اکرم خطاب به دختر خود فرمودند :

فاطمه جان وقتی خرما در دهان حسین نهادم ، دیدم و شنیدم که جبرائیل و مکائیل از روی عرش ندا بر آورده اند که : «حسین جان نوش جانت ، گوارای وجودت » من هم به تبع آنها این جمله را تکرار کردم وقتی خرما در دهان حسن نهادم باز جبرائیل و مکائیل همان جمله را تکرار کردند و من هم به تبع آنها آن جمله را گفتم که « حسن جان نوش جانت ».

^۱ هنیئاً مریئاً لك یا حسین

فاطمه جان وقتی خرما در دهان تو نهادم دیدم حوری های بهشتی سر از
غرفه ها در آورده اند . و می گویند « فاطمه جان نوش جانت ، گوارای
وجودت » من هم به پیروی از آنها این جمله را تکرار کردم .

اما وقتی خرما در دهان علی نهادم شنیدم که خداوند از روی عرش صدا
می زند « علی جان نوش جانت ، گوارای وجودت » . به اشتیاق شنیدن
صوت حق خرمای دوم در دهان علی نهادم باز هم خداوند از روی عرش
ندا زد که «هنیأ مرثیاً لک یا علی » نوش جانت ، گوارای وجودت علی
جان .

به احترام صوت حق از جا برخاستم و خرمای سوم در دهان علی نهادم ،
شنیدم که باز خداوند همان جمله را تکرار کرد و سپس به من فرمود :
« یا رسول الله بعزت و جلالم قسم اگر تا صبح قیامت خرما در دهان علی
بگذاری من خدا هم می گویم علی جانم نوش جانت ، گوارای وجودت^۱» .

ان شاء الله از شیعیان واقعی آن حضرت باشیم .

سه شنبه ، اول ربیع الاول ۱۴۲۳ ، مصادف با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۱

^۱ جلال‌العیون علامه مجلسی

فهرست منابع

- ١- مكالمات الحسينيه (شيخ ابو الفتوح رازي)
- ٢- ينابيع الموده (حافظ القندوزي)
- ٣- تفسير نمونه (مكارم شيرازي)
- ٤- تفسير مفاتيح الغيب (فخر رازي)
- ٥- تفسير كشاف (زمخشري)
- ٦- تفسير و جامع الاصول (ابن كثير)
- ٧- تفسير قرطبي
- ٨- مغازي (واقدي)
- ٩- طبقات الكبرى
- ١٠- مسند احمد بن حنبل
- ١١- كنز العمال
- ١٢- كامل (ابن اثير)
- ١٣- خصائص نسائي
- ١٤- ذخائر العقبي (محي الدين طبري)
- ١٥- زين الفتى في شرح سوره هل اتي
- ١٦- الغدير (علامه اميني)
- ١٧- فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفى (احمد رحمانى همداني)
- ١٨- صحيح بخاري
- ١٩- صحيح مسلم
- ٢٠- فضائل الخمسه من الصحاح الستة
- ٢١- الامامه و السياسه
- ٢٢- جلاء العيون (علامه مجلسي)
- ٢٣- بحار الانوار (علامه مجلسي)